

VOJAĜ-RAPORTO

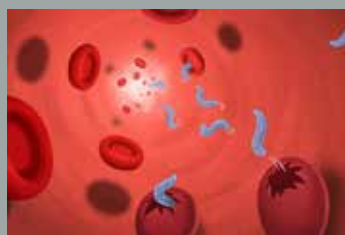
ARTIKOLO

INTERVJUO

NOVAĴOJ



گزارش سفر



مقاله



مصاحبه



خبر

IRANA  
ESPERANTISTO

IREA  
Irana Esperanto-Asocio

پایه  
سبراندیشان

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto  
N-ro: 29 Dua serio, Printempo 2019

فصلنامه ی فرهنگی دوزبانه ی فارسی و اسپرانتو  
شماره ۲۹ ، دوره دوم، بهار ۱۳۹۸





Pajam-e Sabzandiŝan  
(Mesaĝo de Verd-ideanoj)  
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO  
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia  
Dua serio, N-ro 29, Printempo 2019

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

\*\*\*

Ĉia presa aŭ elektronika citado aŭ eldonado de materialoj de IRANA ESPERANTISTO, ĉu originale ĉu tradukite en aliajn lingvojn, estas permesata. Bonvole menciu pri la fonto kaj la originala lingvo (t.e. Esperanto aŭ la persa) kaj se eble, informu nin pri eldonaĵo en kiu aperis io de aŭ pri IRANA ESPERANTISTO aŭ/kaj sendu ciferecan kopion al ni.

به نام خداوند جان و خرد



فصلنامه‌ی پژوهشی - فرهنگی دوزبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۸  
شماره استاندارد بین‌المللی (ISSN):  
۱۷۲۸-۶۱۷۴  
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود یک نسخه الکترونیکی یا تصویر از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی اینترنتی مجله ارسال کنند.

مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

گرافیک و حروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: [www.espero.ir](http://www.espero.ir)

پست الکترونیک: [info@espero.ir](mailto:info@espero.ir)

### همکاران تحریریه این شماره:

- \* علی مرادی
- \* ابراهیم سامانی‌پور
- \* رضا خیرخواه
- \* منوچهر دانش
- \* سیمین عمرانی
- \* امیر فکری
- \* شلر کریمی
- \* منیره فهمی
- \* حمید بابادی عکاشه
- \* سروش محمدزاده

### Mallongigoj uzitaj en ĉi tiu numero

ILEK: Irana Literatura Esperanto Konkurso  
IREA: Irana Esperanto-Asocio  
IREJO: Irana Esperantista Junulara Organizo  
IREK: Irana Esperanto-Kongreso  
IRLEI: Irana Ligo de Esperantistaj Instruistoj  
UK: Universala Kongreso

Irana Esperantisto akceptas  
aperigi anoncojn.

مجله سبزاندیشان آماده پذیرش آگهی می‌باشد.

### Kontribuantoj ĉi-numere:

- \* Simin Emrani
- \* Amir Fekri
- \* Reza Kheirkhah
- \* Ali Moradi
- \* Ebrahim Samanipour
- \* Manuchehr Danesh
- \* Shler Karimi
- \* Monire Fahmi
- \* Hamid Babadi Akasheh
- \* surush Mohammadzadeh



### Kovrila Paĝo:

La 12-a Mezorienta Kunveno

### Lasta Paĝo:

Okaze de la katastrofa Inundo en Irano

### طرح روی جلد:

دوازدهمین همایش اسپرانتوی خاورمیانه

### طرح پشت جلد:

شعری به مناسبت سیل بنیان‌کن در ایران



### Pluvego

Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"  
 "Ĉu la pluvo estas bona aŭ malbona?"



# En ĉi tiu numero:

در این شماره:

## Paĝo

- 4 Antaŭ ĉio..  
kaj poemo de Ebrahim Samanipur okaze de novjariĝo
- 5 Novaĵoj
- 7 Raporto  
Raporto kun fotoj de la 12-a Mezorienta E-Kunveno
- 10 Raporto  
Pri la 9-a Azia-Oceanio Esperanto Kongreso
- 11 Vojaĝ-raporto  
S-ro Babadi Akasheh skribas pri vojaĝo al Vjetnamio
- 12 Kiu Internacia Lingvo?  
Esploro far s-ino Ŝler Karimi
- 17 Scienca Artikolo pri Malario  
Tradukis: Ali Moradi
- 18 Intervjuo kun Eks-diplomato  
Tradukis el Germana: D-ro Danesh
- 20 Aventuroj de Pioniro (6)  
Tradukis: A. Fekri
- 23 Nebezonata lingvo  
Rakonto de Julian Modest  
Tradukis: A. Fekri
- 26 Plej Sukcesa Konstruita Lingvo  
Tradukis al Persa: Ali Moradi
- 29 Esperanto en la Tornistro (31)  
Tradukis: Simin Emrani
- 32 Intervjuo  
Intervjuis: A. Fekri
- 36 Unabomber  
Tradukis: Ali Moradi
- 38 Diversaĵoj  
Amir Fekri
- 40 Pluvego  
Narges Saraffian - Tradukis: M. Fahmi



## صفحه

- 4 قبل از هر چیز ...  
همراه با شعری از ابراهیم سامانی پور به مناسبت نوروز
- 5 اخبار اسپرانتو
- 7 گزارش  
گزارش و تصاویر از برگزاری دوازدهمین همایش خاورمیانه‌ای اسپرانتو
- 10 گزارش  
گزارشی درباره نهمین کنگره اسپرانتوی آسیا و اقیانوسیه
- 11 گزارش یک سفر  
یادداشت‌های آقای حمید بابادی عکاشه از سفر به ویتنام
- 12 کدام زبان بین‌المللی  
تحقیق از شلر کریمی
- 17 درباره رابطه گروه خون و ابتلا به مالاریا  
ترجمه به اسپرانتو: علی مرادی
- 18 مصاحبه با یک دیپلمات سابق درباره اسپرانتو  
برگردان از آلمانی: دکتر م. دانش
- 20 ماجراهای یک پیشتاز (قسمت ۶)  
ترجمه توسط امیر فکری
- 23 زبان بی‌مصرف - یولیان مودست  
ترجمه توسط امیر فکری
- 26 چرا اسپرانتو موفق‌ترین زبان فراساخته است؟  
ترجمه مقاله توسط علی مرادی
- 29 دور دنیا در ۷۹ روز (قسمت ۳۱)  
ترجمه توسط سیمین عمرانی
- 32 گپ و گفت با اسپرانتودانان  
گفت و گو با بابک سروش، مصاحبه از امیر فکری
- 36 یونابامبر - ماجرای تد کزینسکی  
ترجمه توسط علی مرادی
- 38 گوناگون  
امیر فکری
- 40 باران  
شعری از نرگس صرافیان - ترجمه به اسپرانتو: منیره فهیمی

**Antaŭ ĉio...**

Tiun ĉi numeron vi trovos pli varia kun pli da enhavo. Lastatempe ni atestas pli da kontribuo el niaj legantoj kiuj sendas siajn verkojn kaj tiel pli riĉigas la revuon. Ni kore dankas ĉiujn kontribuantojn.

En la ĉefa partoj de la revuo, vi trovos raporton pri la 12-a Mezorienta Kunveno okazinta en Kaŝano. Aperis abundaj fotoj kaj raportoj pri tiu grava evento en Esperanto-medioj inkluzive la maja numero de la revuo esperanto (la organo de UEA).

Komence de irana nov-jaro fine de marto, nia lando atestis katastrofan inundon en la plejparto de Irano. Bedaŭrinde la damaĝoj estis ege grandaj kaj la scenoj estis ege kortuŝaj. Sur la darsa kovrilo jam aperis kelkaj fotoj de tiu ĉi inundo kun poemo tradukita far s-ino Fahmi.

Kaj la lasta novaĵo estas pri la okazigo de voĉdonoj por nova IREA-komitao. La rezultojn vi trovos ene de la revuo. La nova komitato komencis sian laboron en aprilo kaj ĝia unua tasko estas elekti estraron.

Via; Hamzeh Shafiee

La fenestron, malfermu, kara amiko.

Kaj vian rigardon;

Lasu ĝin flugi for...!

La ĝardeno, ege beliĝis.

Kaj la zefiro tiras la silkecan hararon de la plorsaliko.

La purpuro ebrias. Kaj la narciso flankrigardas al la papaveto.

La vento malpacience transportas la odoron de la freŝaj herboj, de flanke al flanken.

Gajaj estas la floroj!

Kaj vi; -mia floro- estu gaja. Kaj vidu la branĉon de la jasmeno kiel estas kovrita de l' floretoj.

...

Via koro estu plena de l'espero,

Via kapo de l'emoci,

Kaj via vojo de la lumo!

Viaj tagoj estu brilaj kiel la unua tago de l' printempo: Noŭruzo!

Ebrahim Samanipur

**قبل از هر چیز...**

شماره‌ای از مجله را پیش روی خود دارید که پس از برگزاری انتخابات اعضای هیات مدیره انجمن به دست شما می‌رسد و تیم جدید با انرژی و توانی تازه آماده به پیش بردن امور جاری و اجرای طرح‌های تازه در طی دوره سه ساله تصدی بر مدیریت انجمن هستند. خوشبختانه انتخابات با کمترین مشکل و به بهترین وجه برگزار شد و با حضور هشت کاندیدای داوطلب عضویت، پنج نفر انتخاب شدند که نتیجه آن را در صفحه ۳۷ همین شماره ملاحظه خواهید فرمود.

مهمترین واقعه‌ای که در ابتدای سال جاری در عرصه اسپرانتوی ایران شاهد آن بودیم، برگزاری موفق و پر بار دوازدهمین همایش اسپرانتوی خاورمیانه در کاشان بود که لاجرم در این شماره چند صفحه‌ای را به گزارش این واقعه و ارائه عکس‌هایی از آن پرداخته‌ایم. به روال چند شماره اخیر، در این شماره نیز مصاحبه‌ای با یک اسپرانتودان ایرانی برایتان تدارک دیده شده و در کنار آن چندین مقاله، تحقیق، گزارش، شعر، سفرنامه و مطالب کوتاه گوناگون زینت‌بخش صفحات این شماره از مجله است. خلاصه اینکه این شماره به طرز استثنایی و بی‌سابقه متنوع و خواندنی است.

تنی چند از خوانندگان، پیشنهاد داده‌اند صفحه یا صفحاتی به بازخورد شما عزیزان درباره مطالب مندرج در مجله اختصاص یابد. بنابراین منتظر دریافت نظرات و دیدگاه‌های شما درباره مطالب هر شماره هستیم.

با احترام، حمزه شفیعی

باز کن پنجره‌ها را ای دوست

و نگاهت را؛ بگذار که پرواز کند

باغ زیبا شده است

و نسیم از سر شوق

می‌کشد زلف چو ابریشم بید

ارغوان باز به دستش جام است

نرگس از گوشه چشم

به شقایق نگران گردیده

باد بی‌تاب شده

و از این گوشه به آن گوشه باغ

می‌برد بوی چمن

سوسن و سرو و صنوبر شادند

تو هم امروز بیا

ای گل من -

شادی کن

و ببین؛

شاخه یاس چه پر گل شده است.

در دلت نور امید

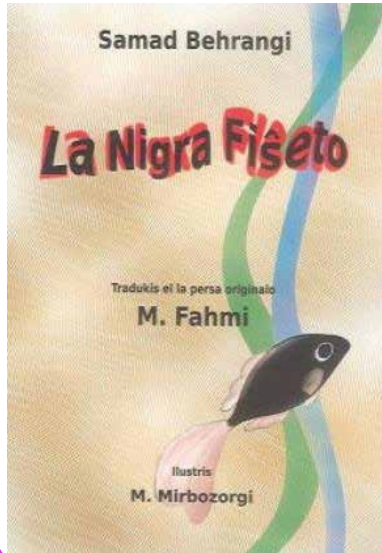
در سرت شادی و شور

روزگارت روشن

روزهایت همه چون اول فروردین باد!

ابراهیم سامانی‌پور





## ماهی سیاه کوچولو راه خود را به آمریکا نیز باز کرد - از طریق اسپرانتو

ترجمه‌ی اسپرانتوی شاهکار صمد بهرنگی، کتاب ماهی سیاه کوچولو، که با برگردان منیره فهمی و توسط انتشارات بهجت چند ماه قبل منتشر شد، به آمریکا نیز رسید. بخش مربوط به فروش اینترنتی کتاب نهاد اسپرانتوی آمریکا (www.esperanto-usa.org) که سازمانی غیرانتفاعی جهت اطلاع‌رسانی در مورد زبان اسپرانتو در آمریکای شمالی است، اقدام به تبلیغ و فروش این کتاب کلاسیک در ادبیات کودکان کرده است. پیش از این در مورد رسیدن «ماهی سیاه کوچولو» به چین توسط اسپرانتو و قرائت دسته‌جمعی این ترجمه در باشگاه اسپرانتوی دانشگاه زبان‌های خارجی شانگهای به ابتکار و گرداندگی ساعد عباسی، اسپرانتودان ایرانی ساکن چین، گزارش کوتاهی در همین مجله (شماره ۲۸، صفحه ۲۷) داشتیم.

## درباره‌ی دوره مجازی آموزش اسپرانتو

به دلیل تقاضای علاقمندان داخل و خارج از کشور برای شرکت در دوره‌ی آموزش مجازی زبان اسپرانتو، تغییری در نحوه‌ی برگزاری این دوره‌ی مجازی در نظر گرفته شد و به این دلیل دیگر سقفی برای تعداد متقاضیان ثبت نام در این کلاس‌ها وجود ندارد و متقاضیان از داخل یا خارج از کشور می‌توانند در این دوره که کلاً سه ترم ۱۲ جلسه‌ای (مجموعاً ۳۶ جلسه) خواهد بود، ثبت‌نام کنند. جهت ثبت نام با انجمن اسپرانتوی ایران به آدرس info@espero.ir تماس بگیرید. ثبت‌نام در دوره‌ی مجازی آموزش اسپرانتو در هر موقع از سال ممکن است. مدرس دوره مجازی جناب آقای مهندس احمد رضا ممدوحی هستند.



S-ro Ahmad Javidan el Irano, kiu nun studas en Koreio renkontis esperantistojn, kiuj lernas Esperanton en la klubo Samsung-emeritoj en la 12-a de aprilo 2019.

## خبر خوب!

کتاب ماهی سیاه کوچولو ترجمه سرکار خانم فهمی، در Belartaj Konkursoj مسابقات ادبی UEA سازمان جهانی اسپرانتو ۲۰۱۹، شرکت داده شده است. امید به کسب جایزه شایسته. افتخاری برای همه ما.

## گزارش مجله اسپرانتو از همایش کاشان

گزارش خواندنی شماره ماه مه مجله اسپرانتو درباره همایش اسپرانتوی خاورمیانه در کاشان را از دست ندهید.

**Malferme**

### Esperanto junas kaj azias: Pri la 12-a Mezorianta Kunveno en Kaŝano, Irano

■ Renato Corsetti  
Kunordiganto de la komisiono de UEA pri Meza Oriento kaj Norda Afriko

la pasinta jarcento. Unu el la specifejoj de la irana movado estas, ke ĝi funkcias senŝerce de pli ol unu jarcento, malgraŭ ĉiuj politikaj ŝanĝoj, revolucioj kaj militoj.

Tamen preter la turisma parto kaj la vizitoj al muzeoj kaj ĝardenoj [eĉtere el kiu loko en la mondo venas la vorto "paradizo"?] estis ankaŭ serioza prelego parto, kiu samtempe estis AMO-seminario. Ni komprenis pri la situacio kaj problemoj de la irana movado, sed ankaŭ de la tagika kaj de la uzbecka. Ni rete kunligis kun marokaj lernantoj kaj kun prizorgantoj de mezorientaj rifuĝintoj en Grekio. Ni havis la honoron gastigi la prezidanton de ILEI, Mireille Grosjean, kiu prelegis pri problemoj de la internacia movado kaj ankaŭ pri etikaj problemoj de la homaro, alivorte pri militoj kaj etkioj al la normala homo. La titolo de ŝia prelego estis afrika proverbo: kiam du elefantoj batalas, herbo suferas. Kaj batalantaj elefantoj troviĝas abunde ankaŭ ĉirkaŭ Irano, inkluzive de kelkaj kvazaŭelfantoj kiel nia EU.

Ni aldis ankaŭ pri la agado por Esperanto en iranaj universitatoj kaj aparte pri la agado en la ĉefa irana universitato Allahab Tabataba'i, kvankam ĉeestis ankaŭ la gvidanto de la kursoj de UEA kaj ni eĉ povis aŭdi librojn pri Esperanto, eldonitajn en la komenco de pioniroj de antaŭaj epokoj. Funkciis la libroservo de la irana landa asocio de UEA kaj ni eĉ povis aŭdi librojn pri Esperanto, eldonitajn en la komenco de verisato Allahab Tabataba'i, kvankam ĉeestis ankaŭ la gvidanto de la kursoj de UEA kaj ni eĉ povis aŭdi librojn pri Esperanto, eldonitajn en la komenco de pioniroj de antaŭaj epokoj. Funkciis la libroservo de la irana landa asocio de UEA kaj ni eĉ povis aŭdi librojn pri Esperanto, eldonitajn en la komenco de

paroj inter Esperanto kaj la persa. Kvan-kam Zamenhof tre verŝajne ne parolis la persan, kaj pri tio ankaŭ la plej kleraj esploroj pri la nombro de leteroj en liaj jarkoj ne scias, paralelaj evoluo en hinddeŝaj lingvoj poris al multaj strukturaj similes.

Entute temis pri interesaj prezentoj, al kiuj aldoniĝis pluraj interŝanĝoj pri planoj por la estonteco en la tuta regiono. Ĉar fakte temis pri mezorienta kunveno kun mezazia gusto kaj kun amaseto da ĝojplena diverspecoj. Tio el v.ĉ. kiu jam renkontis japan kurdan esperantiston, bonvola levi sian membrokanton. Do la estonteco de Esperanto estas en ĵurnaj aziaj manoj. Ni povas esti kontentaj, ke ni kuris dum nia parto de la konkurso.

Grandan dankon al la lokaj organizantoj, kaj aparte al Niaz Solati, prezidanto de la irana landa asocio, kiu estis atakata de ĉiuj pro tio, kio ne funkcias laŭ la ideoj de la iranaj partoprenantoj. Ni ĉiuj lernas, ke oni devas adaptiĝi al novaj landoj, se vi volas transiri la unuan vualan baron, kio poste permesos al vi malkovri la amindonecon de irananoj, kiel ĉiuj partoprenantoj agnoskis en la lastaj tagoj.

Esperanto 1335(5) Majo 2019 99



## Tri Oscar-premioj por filmo de la entrepreno "Esperanto-Filmoj"

La filmo "Roma" de la filmisto Alfonso Cuarón ricevis tri Oscar-premiojn; lia entrepreno nomiĝas "Esperanto-Filmoj". La filmo estis premiita kiel plej bona alilingva filmo. Krome Cuarón estis premiita pro "Achievement in Cinematography" kaj kiel plej bona filmdirektoro, kiel oni povas legi ĉe la novaĵagentejo Bloomberg. Fakte la filmo estas komuna produktaĵo de tri entreprenoj: Netflix, Participant Media kaj Esperanto-Filmoj.

"Mia koro subtenas Esperanton"

Alfonso Cuarón ne tute hazarde elektis la nomon por sia filma entrepreno, kiel li klarigis en 2013 en intervjuo kun la filmisto Sam Green, kiun oni povas legi ankaŭ en la angla. Li tiam diris, ke li "volas krei filmojn en aliaj lingvoj, kaj mi kreis filmojn en diversaj landoj, kaj mi kredas, ke homoj naskiĝas kiel homo, kaj nur poste ili ricevas pasportojn." Do li serĉis nomon kiu subtenas tiun sencon de 'universala lingvo'. Li substrekis: "Malgraŭ iuj miaj kritikoj, mia koro daŭre subtenas la ideon de Esperanto."

Bonega ideo

Cuarón substrekas, ke lia koro estas kun la Esperanto-parolantoj. Esperanto laŭ li estas "unu el tiuj aferoj kiuj..." Kaj li haltigas sin mem por daŭrigi, ke "eble estas iu vojo per kiu ĝi okazus, per kiu la Esperanto-movado eksplodus". Esperanto ja estas "bonega ideo" laŭ Cuarón. Ankaŭ impresas lin la fakto ke homoj lernas Esperanton. Li ankaŭ ĝojas vidi "kiom vasta la komunumo estas". Laŭ li "ne estas surprizo, tamen, ke la grandaj ideologioj persekutis Esperanton." Kaj li detaligas, montrante ke li ja scias iom eĉ el la historio de Esperanto, ke ekzemple "dum la pasinta jarcento la nazioj kaj poste Stalin decidis ke ĝi estis danĝera".

Novaĵo ĉe <http://esperantoland.org/eo/plu.php?msgid=1234>

Disponebla ankaŭ en la germana.

2019-03-05

## Irana Nov-jara ceremonio en Chung Shin universitato en Taichung, Tajvano

Organizanto: D-ino Zahra Karimi, esperantistino, kiu nun laboras en tiu fama universitato.

Ni havis prelegon, prezentadon de iranaj aĵoj, inkluzive de 7Sin aĵoj, danco kaj eĉ unu irana familio kuiris Gormeh Sabzi, iraninan tradicionan manĝon.

Ni havis sorto-divenan programon per Hafez poemoj kaj ovojn.

Ankaŭ okazis prezentado de Esperanto kaj kelkaj tajvanaj esperantistoj ĉeestis la feston.

Raportis Reza Kheirkhah



Raporto:

La 12-a  
Mezorianta  
Kunveno

گزارش:

دوازدهمین  
همایش اسپرانتوی  
خاورمیانه

28-31 Marto 2019

Kaŝan, Irano



## گزارش مختصری درباره دوازدهمین همایش اسپرانتوی خاورمیانه



جمعی از شرکت‌کنندگان در همایش هنگام صرف غذا

در تاریخ ۸ تا ۱۱ فروردین ماه ۱۳۹۸ دوازدهمین همایش مونا که مربوط به آسیای میانه و شمال آفریقا می‌باشد در شهر کاشان در فاصله ۳:۳۰ ساعت از پایتخت ایران (تهران) برگزار شد. در این همایش که گروه تاجران اسپرانتیست ایران نیز شرکت کردند جلسات متعدد سخنرانی از صبح تا ساعت ۱۴ برگزار می‌شد و شرکت‌کنندگان در فاصله سخنرانی‌ها از محصولات کتاب و لباس‌های اسپرانتو که توسط بخش تجاری تهیه شده بود بازدید و خریداری نمودند.

برنامه‌های بازدید از مناطق دیدنی شهر تاریخی کاشان نیز در برنامه شرکت‌کنندگان قرار داشت که برای آنان بسیار جالب بود. در این همایش تعداد ۳۸ شرکت‌کننده حضور داشتند که تعداد ۲۰ نفر از کشورهای فرانسه، آلمان، بلژیک، سوییس، تاجیکستان، روسیه و رومانی بودند. موضوعات مختلف پیرامون زبان اسپرانتو و کاربری آن در زمینه‌های مختلف مورد بحث قرار گرفت. گزارش از: سروش محمدزاده



بازدید شرکت‌کنندگان در همایش از مکان‌های دیدنی



برگزاری جلسات متعدد سخنرانی و تبادل نظر



سخنرانی رئیس انجمن اسپرانتوی ایران در همایش



گلگشت باغ فین



# Pri la 12-a Mezorianta Kunveno kaj la 54-a AMO-Seminario

Koncizigita el teksto de Renato Corsetti.

“Konata en la Okcidento estas “La Oriento estas mistera”, sed se ni rigardas nur al Esperantujo efektive estas la Okcidento, kiu estas mistera. Kie en okcidentaj landoj oni trovas landan asocion, kiu aĉetas sian sidejon en la centro de la ĉefurbo, kiel ĵus faris la irana landa asocio de UEA. Kie oni trovas instruadon de Esperanto al universitataj studentoj en la kadro de la plej prestiĝa universitato en la ĉefurbo kaj en aliaj universitatoj de la lando? Kie oni trovas gejunulojn, kiuj sen diskrii sian junecon kunlaboras kun la pli aĝaj esperantistoj kiel egaluloj?

En plaĉe mezepoka konstruaĵo en la urbo de tapiŝoj kaj kaheloj, Kaŝano, sinsekvis prelegoj pri la stato de la movado en Irano kaj en aliaj mezaziaj landoj. Mi estis trafita de la kvanto da agado kaj eldonaĵoj de la irana movado. Ĝi havas grupojn en ĉiuj gravaj urboj sed ĉefe sentas respondecon pri ili. Alia specifeco de la irana movado estas ĝia seninterrompa ekzisto tra ĉiuj politikaj ŝtormoj de la pasinta jarcento. Ni ankaŭ aŭdis raportojn pri la stato de Esperanto en Uzbekistano, Taĝikujo kaj aliaj mezaziaj landoj, Estis interŝanĝitaj planoj pri komunaj agadoj en Meza Azio. Pro la ĉeesto de Mireille Grosjean, prezidantino de ILEI, ni aŭdis pri problemoj en la fora Okcidento, ekzemple kiel aplikeblas la nova kotiz-sistemo en lando, el kiu oni ne rajtas sendi monon eksterlande pro la sankcioj de la tiel nomata Internacia Komunumo. Temis pri la plej granda Mezorianta Kunveno de la

lastaj jaroj, bona atingo, se oni konsideras la malhelpojn pri vojaĝoj al Irano pro vizoj kaj pro malkonsiloj pri partopreno.

La plej konkretaj rezultoj de la AMO-Seminario verŝajne estos plifirmigo de kontaktoj kaj agadoj en Meza Azio kaj la entuzisamigo de iranaj samideanoj, multaj el kiuj la unuan fojon spertis internacian kunvenon en sia lando. Temas pri io simila al la spertoj de la kongresanoj en Bulonjo-ĉe-maro.”

PS: Tiuj eksterlandanoj venis el Britio, Francio, Svislando, Germanio, Taĝikio, Belgio, Rusio kaj Rumanio.



EKO 2019-06 sendita el Budapeŝto la 6-an de aprilo.

Al: Komitato, sekcioj kaj aktivuloj de ILEI, Landaj kaj Fakaj Asocioj de UEA (alĝintaj kaj ne). Plie al la Komitato, Konsilanoj, regionaj komisionoj de UEA, TEJO-estraro, gazetaro, partoprenintoj en iuj AMO-seminarioj, aliaj listoj kaj unuopuloj. Pli ol mil ricevantoj.

Por tuja uzo kaj plia diskonigo kun indiko de fonto: EKO de ILEI kaj UEA

## Enhavo

- La 12a Mezorianta Kunveno
- La Itala kongreso invitas al Triesto
- Senpaga membriĝo en UMEA
- Nova retejo de ILEI en Hago
- Nova Eŭropa Bulteno
- Nova eldono de IPI.

Redakcio: Stefan MacGill, Mirejo Grosjean.

## Pri la 12-a Mezorianta Kunveno kaj 54-a AMO-Seminario

Koncizigita el teksto de Renato Corsetti.

“Konata en la Okcidento estas “La Oriento estas mistera”, sed se ni rigardas nur al Esperantujo efektive estas la Okcidento, kiu estas mistera. Kie en okcidentaj landoj oni trovas landan asocion, kiu aĉetas sian sidejon en la centro de la ĉefurbo, kiel ĵus faris la irana landa asocio de UEA. Kie oni trovas instruadon de Esperanto al universitataj studentoj en la kadro de la plej prestiĝa universitato en la ĉefurbo kaj en aliaj universitatoj de la lando? Kie oni trovas gejunulojn, kiuj sen diskrii sian junecon kunlaboras kun la pli aĝaj esperantistoj kiel egaluloj?”

En plaĉe mezepoka konstruaĵo en la urbo de tapiŝoj kaj kaheloj, Kaŝano, sinsekvis prelegoj pri la stato de la movado en Irano kaj en aliaj mezaziaj landoj. Mi estis trafita de la kvanto da agado kaj eldonaĵoj de la irana movado. Ĝi havas grupojn en ĉiuj gravaj urboj sed ĉefe sentas respondecon pri ili. Alia specifeco de la irana movado estas ĝia seninterrompa ekzisto tra ĉiuj politikaj ŝtormoj de la



fonto: EKO de ILEI kaj UEA





## La 9-a Azia-Oceania Kongreso de Esperanto

La 9-a Azia-Oceania Kongreso de Esperanto okazis en Danag, Vjetnamio de la 25-a ĝis la 28-a de aprilo, 2019.

La kongreso okazis kun ĉ. 300 partoprenantoj el 22 landoj kaj estis interesaj prelegoj sub la kongresa temo 'Esperanto kaj Kultura Diverseco en Azio kaj Oceanio'. Al la kongreso partoprenis esperantistoj el Hispanio, Turkio, Brazilo, Usono, Pollando kaj Hungario krom azianoj.

KAOEM (Komisiono de UEA pri Azia-Oceania Esperanto-Movado/ prez. SO Jinsu) decidis, ke la 10-a kongreso okazos en Koreio en la jaro 2022.

نهمین کنگره‌ی اسپرانتوی آسیا-اقیانوسیه از پنجم تا هشتم اردیبهشت در شهر داناگ در ویتنام برگزار شد.

در این کنگره قریب به ۳۰۰ تن از ۲۲ کشور جهان حضور داشتند و در آن سخنرانی‌های جالبی درباره موضوع کنگره "اسپرانتو و تنوع فرهنگی در آسیا و اقیانوسیه" ایراد گردید. در این کنگره علاوه بر آسیایی‌ها، افرادی از اسپانیا، ترکیه، برزیل، آمریکا، لهستان و مجارستان نیز حضور داشتند.

کمیسیون انجمن جهانی اسپرانتو (UEA) برای جنبش اسپرانتوی آسیا و اقیانوسیه (KAOEM) به ریاست آقای سو جینسو (So Jinsu) تصمیم گرفت که کنگره بعدی، یعنی دهمین کنگره اسپرانتوی آسیا و اقیانوسیه در سال ۲۰۲۲ در کره جنوبی برگزار گردد.







## *Mia Raporto Pri la Komuna Seminario*

*Hamid Babadi Akasheh*

Komuna Seminario inter ĉina, japana, korea kaj vjetnama junularoj (KS) estas junulara evento, kiu ĉiujare okazas alterne en kvar landoj (Ĉinio, Japanio, Sud-Koreio kaj Vjetnamio) kaj kutime fariĝas la plej granda junulara esperanto-renkontiĝo de la jaro en Azio.

Ĉi-jare la 37a KS okazis post Azia Kongreso en la mar-urbo Danang, Vjetnamio de la 29a de aprilo ĝis la 3a de majo 2019 kun ĉeftemo "Man-en-man protektu marmedion".

La temo de la seminario estis bona elekto pro la mara naturo de la Danang urbo.

### **Do kie estas Danang Urbo?**

Danang urbo estas la 5a larĝa urbo de Vjetnamio. Ĝi estas komerca kaj edukada centro de Mez-Vjetnamio kun plej belaj plaĝoj kiel My Khe, Non Nuoc, Bac My An, Xuan Thieu, ktp. Ĝi troviĝas inter kelkaj Mondaj Heredaĵoj de UNESKO inkluzive Imperia Urbo de Hue, Malnova Kvartalo de Hoi An kaj My Son Sanktejo.

Pli ol 50 esperantistoj partoprenis en la 37a KS el kvar ĉeflandoj (Ĉinio, Japanio, Sud-Koreio kaj Vjetnamio) ankaŭ estis partoprenantoj el Irano, Singapuro, Rusio, Filipino, Hispanio, Tajlando, Kongo, ktp. Kvankam partopreni en Vjetnamio estis mia unua ĉeesto en Esperanto-eventoj, kaj ankaŭ mia lingvo-nivelo ne estis tre bona, sed mi partoprenis en la programo de S-ro Esperantisto kaj ludoj, ktp. Mi dankas al la organizantoj ĉar ili donis motivon al ni komencantoj, kiuj partoprenis en programoj, ludoj, ktp.

La pozitiva efiko de la programo pri niaj ĉiutagaj vivoj estis grava, kiam ni iris al la plaĝo por la Internacia Vespero, ni faris nian taskon (protekti marmedion) al la marmedio per kolekti rubaĵojn.

Ĉeesti en Vjetnamio kaj la seminario estis bonega sperto kaj mi ĝojas renkonti multajn amikojn, ankaŭ nun mi havas grandan familion (esperanto familio) en la mondo.

Post la KS mia motivado pri lerni duobliĝis kaj mi serioze aktivis.

# Kiu Internacia Lingvo?



Ni homoj kiel parolkapablaj estaĵoj de la naskiĝtago bezonas lerni lingvojn. Ĉar en la mondo ekzistas miloj da lingvoj kaj dialektoj; kaj ĉar ni ne kapablas lerni ĉiujn; ni ja bezonas trovi komunan lingvon inter ni mem. Nuntempe tiu komuna lingvo estas la angla kiu apartenas al la angla-lingvaj nacioj kaj pro iuj kialoj en nia nuntempa mondo ĝi estas vaste uzata.

Sed de pli ol 100 jaroj, kiam Esperanto kreiĝis; iuj homoj ekkonis ĝin kaj kuraĝis uzi ĝin anstataŭ Angla aŭ aliaj internaciaj lingvoj; konsiderante ke ĝi enhavas ĉiujn kompetentecojn de ĉiu kompleta natura lingvo. Kvankam ankoraŭ Esperanto ne atingis al la celo esti vaste uzata kiel vera internacia komunikilo; supozeble fari enketon inter homoj kiuj devenas el diversaj societ-niveleoj kaj havas malsamajn opiniojn pri Esperanto kaj ĝia populareco; povos helpi pro ke ni divenu ĉu Esperanto kiel internacia lingvo en proksima estonteco pli populariĝos aŭ ne?

Mi faris la enketon tra 8 demandoj al kiuj respondis personoj kun diversaj opinioj rilate al la internacia lingvo.

## 1-Kion vi atendas de iu internacia lingvo?

### Lernejoj studentoj

**Astra:** Mi volas ke mi povu uzi ĝin ĉie kaj en ĉiuj landoj, kaj ke en neniun lando mi bezonu tradukiston kaj ke mi trafu neniun problemon.

**?** : Ke ĝi estu facila kaj komprenebla por ĉiuj nacioj kaj ke oni ne elektu la lingvon de nur

unu nacio kiel internacia.

**Ziba:** Ke ĝi havu facilajn gramatikon kaj prononcadon kaj neniam kaŭzu ke unu lando estu super aliaj landoj.

**A:** Ke estu facila kaj rapide lernebla.

### Gestudentoj

**A:** Estu facila kaj rapide lernebla.

**Ĉ:** Ke ĝi kreu ponton kaj povigu homojn al parola kontakto.



## Aliaj

**ŝahin:** Ke ĝi plenumu la bezonojn de la homoj rilate al la lingva komunikado. Ke ĝi estu facila kaj atingebla. Ke estu alloga kaj ĝi konatigu la homojn kun la kulturoj kaj kutimoj de ĉiuj nacioj de la tuta mondo.

**Siamak:** Oni atendas ke ĝi estu tiel kiel neniun homon en la mondo havu interparolan konflikton unu kun la aliaj kaj ke oni ne bezonu fordoni parton de sia vivo por lerni fremdajn lingvojn kaj ke ĉiuj homoj povu lerni ĝin dum la infanaĝo

**Naŝmil:** Ke ĝia lernado estu facila. Ke ĝi obeu logikajn principojn kaj estu ĉiuflanka. Ke seksaj, rasaj kaj religiaj aferoj ne entrudu mem en ĝin. Ke ĝia prononcado estu facila por ĉiuj kaj ĝia sono estu agrabla por oreloj.

**Ĵila:** Ke ĝi estu konata en la tuta mondo kaj multaj homoj de diferencaj fakaj terenoj: scienco, politiko, sociologio k.t.p. uzu ĝin. La internacia lingvo devas havi vastan influon kaj ĝi devas faciligi rilaton inter diversaj homoj.

## 2-Kiu aspekto de la lingvo estas pli alloga por vi?

### Lernejoj studentoj

**?** : Ĉiu persono per lerni lingvojn povas ŝanĝi siajn pensmanieron, vidpunkton, konduton k.t.p. Depost lerni alian lingvon, homo iĝas nova persono

**A:** Fari rilaton kun ĉiuj nacioj

**S.M:** Por lerni iun ajn lingvon, oni unue devas havi precizan talenton pri tio kaj tiel la beleco kaj la amo al tiu lingvo absorbas la lernanton.

**D.A:** Facila prononcado kaj pli facilaj kaj pli malmultaj gramatikaĵoj kompare kun aliaj lingvoj

### Gestudentoj

**B:** Komunikado kun la mondo

**C:** Ĝia alfabeto kaj skribmaniero

## Aliaj

**Sima:** La diferencoj inter la lingvoj, ĉiam allogas mian atenton. La fundamento, la gramatiko, la parolmaniero kaj eĉ skribdiverseco de lingvoj allogas la atenton.

**ŝahin:** Ĝia allogeco, ĝia prononcado kaj la nombro de ĝiaj parolantoj. Ankaŭ ĝia kapablo proksimigi homojn unu al la aliajn.

**Ĵila:** Scienca kaj sociologia aspektoj de iu internacia lingvo estas pli gravaj ol ties politika kaj ekonomia aspektoj.

**Naŝmil:** Ĝiaj elokventeco kaj flueco, ĝiaj logikeco kaj ĉiuflankeco

## 3- Laŭ vi, ĉu iu lingvo povas esti ilo por fari pacon kaj interkomprenon inter homoj?

### Lernejoj studentoj

**Ziba:** Jes, lingvo kiu apartenas al neniun lando, povas bari la konfliktojn inter la landoj.

**Hajdeh:** Jes, se tiu lingvo estu lernata per ĉiuj homoj kaj se pere de ĝi neniun nacio estu super la aliaj kaj se oni neniel entrudu ĝin al aliaj nacioj.

**Maedeh:** Jes, kiam la lingvo ne preferu etnon, nacion aŭ grupon al aliaj, ĝi povas esti pli alloga por homoj kaj povas fari pacon kaj interkomprenon.

**D.A:** Ne

### Gestudentoj

**A:** 90%

**Ĉ:** Jes, ĉar ĝi malmultigas la faŝistan senton.

## Aliaj

**Sima:** Jes, tia lingvo povas tiel fari eĉ se ĝiaj parolantoj estu en diversaj planedoj.

**Ĵila:** La plej praktika funkcio de internacia lingvo estas tio ke ĝi povas fari pacon kaj interkomprenon inter la homoj kaj malpliigi la societ-klasan kaj kulturan distancon en la tuta mondo.

**Naŝmil:** Cent pro cent. La lingvo havas gravan

rolon por fari pacon kaj harmonion inter la homoj.

**Siamak:** Jes

#### 4-Ĉu la ideo de lingvo estas pli grava aŭ la lingvo mem?

##### Lernejoj studentinoj

**Sadaf:** La ideo de la lingvo. Ĝi estu facila por ĉiuj. Humiligu neniu nacion kaj lingvon. Havu bonajn celojn.

**R.M:** Ambaŭ

**D.A:** La ideo de la lingvo. Ĉar tio pli abosorbas la homojn.

**Maedeh:** La ideo de la lingvo. Ĉar la ideo de la lingvo povas esti motivo por lerni la lingvon per pli multaj homoj.



##### Gestudentoj

**E:** La ideo

**D:** La ideo

##### Aliaj

**Naŝmil:** Ambaŭ estas gravaj sed laŭ mi la ideo estas tre grava ĉar se la ideo de iu lingvo estu humanisma, tiu ideo tuj allogas la homojn.

**Siamak:** La lingvo mem.

**Ĵila:** La ideo de la lingvo estas pli grava ol la lingvo mem. Tio estas tre grava ke la pensado, la opinio kaj la kredo preter la lingvo; kiajn idealojn sekvas? La lingvo mem kaj ĝiaj gramatikaĵoj nur havas literaturan aspekton.

**ŝahin:** La ideoj de la lingvo

#### 5-Ĉu laŭ vi iu artefarita lingvo kun ĉiuj kvalifikaĵoj de unu natura lingvo, povas anstataŭi naturan internacian lingvon?

##### Lernejoj studentinoj

**Nazireh:** Se ĝi povas kaŭzi la atenditan komunikadon; kial ne?

**S.M:** Jes, ĉar ĝi havas ĉiujn kvalifikaĵojn de

aliaj lingvoj.

**Negin:** Jes, La familio kaj la societo de nia naskiĝtago povas paroli kun ni en unu artefarita lingvo ekzemple Esperanto kaj ni lernas ĝin kaj tiu afero daŭros de generacio al generacio, kaj tiu lingvo iam fariĝos internacia.

**Hajdeh:** Jes. Sed ĝi devas pli disvastiĝi tiel ke homoj el ĉiuj grupoj de la societo povu lerni ĝin.

##### Gestudentoj

**Ĉ:** Jes. Se ĝi enhavu ĉiujn gramatikaĵojn de aliaj lingvoj kaj estu mikso de la lingvoj

**A:** Jes. Ĝi povas apogante al ĝia universaleco.

##### Aliaj

**Ĵila:** Ĉiuj lingvoj estas artefaritaj. Kelkaj el ili estas pli malnovaj kaj kelkaj malpli. Ne ĝia historio; sed la populareco de iu lingvo povas igi ĝin internacia.

**Sima:** Ne. Ĉar la lingvo devas havi en-ordan kadron pro ke oni uzu ĝin kiel internacia lingvo.

**Siamak:** Jes, ĝi povas. Ĉar eble la artefarita lingvo estas pli perfekta, kompleksa kaj disvastiĝinta ol la naturaj lingvoj.

**Naŝmil:** Jes, ĝi povas. Menciinde ke tio estas tre interesa. Mi mem iom konas Esperanton kaj pensas ke oni povas prezenti artefaritan lingvon kiu ne apartenas al speciala populgrupo; kiel internacian lingvon.



#### 6- La valoraj ideoj de iu lingvo kiomgrade povas helpi al tiu lingvo antaŭeniri?

##### Lernejoj studentinoj

**Asra:** Ju pli valoraj estu ĝiaj ideoj, des pli multe ĝi antaŭeniros ĉar la ideo kaj la celoj de tiu lingvo allogas la homojn.

**Saje:** La rilaton kaj komunikadon kiujn ĝi faras ineter la kontinentoj, kaŭzas ke ĉiuj popoloj



sentu fratecon kaj egalecon unu ĉe aliaj.

**Maede:** Tre multe. Ĉar la valoraj ideoj de tiu lingvo ankaŭ altigas la nivelon de la edukado.

**Ziba:** Ju pli la ideoj de tiu lingvo estu proksimaj al la valoroj de la homoj de la mondo, des pli tiu lingvo povas plueniri inter la homoj.

### Gestudentoj

**A:** Sufiĉe multe ĝi povas helpi.

**B:** Pli malpli.

### Aliaj

**Ĵila:** La valoraj ideoj de iu lingvo per humanecaj ideoj kaj tra proksimigi la pensojn de diversaj nacioj povas agi pozitive por fari pacon, amikecon kaj interkomprenon kaj ankaŭ povas grave helpi al la antaŭeniĝo kaj disvastiĝo de tiu lingvo.

**Sima:** Dependas al tio ke ĉu tiuj ideoj estas en sufiĉe alta nivelo por esti kapablaj antaŭenpuŝi tiun lingvon aŭ ne?

**Siamak:** Ne, ĉar oni povas pli facile enmiksi la politikon en ĝi kaj malhelpi ĝin antaŭeniri.

**Naŝmil:** Laŭ mi ju pli la ideojn de iu lingvo estas valoraj kaj humanecaj des pli gravas ilia rolo en ĝia antaŭeniĝo.

**7- Kiel iu lingvo povas malfermi sian vojon en la societo inter la malsamaj soci-klasoj?**

### Lernejoj studentoj

**P.P.:** Se tiu lingvo ne apartenas al specifa nacio kaj ĝi ne kaŭzu plifortiĝo de tiu nacio kontraŭ aliaj nacioj kaj se ĝi estu proksima al patrino lingvo de la lernantoj.

**D.A.:** Havi bonajn kaj humanecajn ideojn. Kontraŭi hegemonion kaj aparteni al neniun lando. Ĝiaj gramatiko kaj prononcado devas

esti simplaj.

**?** : La lingvo estu ĉiufanka kaj uzebla por ĉiuj homoj en la societo. Ĝi ne estu limigita.

**Negin:** Kiam la societo informiĝu ke tiu lingvo estas tiel facila kaj ĝi humiligas neniun nacion kaj eĉ lokajn gepatrajn lingvojn.

### Gestudentoj

**A:** Konatiĝo kun tiu lingvo tra propagando por ĝi.

**Ĉ:** Ĝi estu ĝenerala kaj internacia lingvo.

### Aliaj

**Sima:** La lingvo devas esti facila, flua, kaj elokventa tia-nivele ke ĉiuj komprenu ĝin. Komprenado de la lingvo estas grava; do internacia lingvo devas esti tia ke ĝin komprenu ĉiuj popol-grupoj de la societo.

**Ŝahin:** Per allogi la homojn

kaj per ĝusta propagando pri ĝia facileco por pli-interesigi la homojn en la propra societo kaj en tuta mondo.

**Ĵila:** Kiam la lingvo ne umu je favoro de iu specifa nacio, etno aŭ raso kaj kiam ĝi havu humunan kaj paceman celojn kaj se ĝi estu facile lernebla; ĝi povas malfermi sian vojon en la societo kaj inter la malsamaj kulturaj kaj sociaj grupoj.

**Naŝmil:** Se ĝi estu speciale propagandita kaj se ĉiuj personoj konu kaj komparu ĝin kun aliaj lingvoj; tiam ili komprenos la valorojn de tiu lingvo kaj elektos ĝin.

**8- Ĉu estas pli bona ke iu internacia lingvo apartenu al unu lando kaj unu specifa nacio aŭ ke ĝi apartenu al neniun lando kaj neniun nacio?**

### Lernejoj studentoj

**Asra:** Estas pli bone ke ĝi apartenu al neniun lando kaj nacio ĉar kelkaj landoj estas



malamikoj unu kontraŭ la alia kaj eble ili ne emu lerni la lingvon de malamikoj. Sed se ĝi apartenus al neniŭ lando, ili senĝene emus ĝin lerni.

**D.A:** Ĝi apartenu al neniŭ lando kaj nacio ĝis ĝi ne kaŭzu ke unu nacio estu super aliaj nacioj.

**Asra:** Laŭ mi, ĝi apartenu al iu nacio aŭ lando por ĝui la subtenon kaj oficialiĝon. laŭ mi tiel ĝi estos pli disvastiĝanta. Se ĝi apartenu al neniŭ lando, tiu lingvo restos ne tiom konata.

**Nasim:** Neniŭ lando kaj nacio. Ĉar laŭ mi, tiel neniŭ povas altrudi sian lingvon al aliaj nacioj kaj landoj.

### Gestudentoj

Ĉiuj kredas ke ĝi apartenu al neniŭ lando kaj nacio.

### Aliaj

**Siamak:** Estas pli bone ke ĝi ne apartenu, ĉar se ĝi apartenu al ĉiuj nacioj en la mondo, tiu lingvo povas esti pli kompleta kaj disvastiĝanta ĉar ĉiuj popoloj en la mondo influos ĝin kaj ĝi iĝos vera internacia lingvo.

**Sima:** Ĝi apartenu al neniŭ specifa nacio ĉar laŭ mi eble tio kaŭzos ke tiu nacio orgojlu kaj tio ne estas bona ĉar kaŭzos nevolajn malamikecojn inter la popoloj.

**Ĵila:** Ne. Estas pli bone se la internacia lingvo apartenu al la homoj kiuj parolas ĝin. Ne al specifa nacio aŭ lando. Simple, ĝi devas esti neŭtrala.

**Naŝmil:** Kiel oni ekspektas de ĝia nomo; ĝi devas aparteni al neniŭ nacio kaj lando kaj neniel distingi inter nacioj kaj landoj. Ĉiuj nacioj indas uzi ĝin trankvile kaj senĝene tiel ke tiu lingvo alportu egalecon kaj justecon por ĉiuj homoj.

**Verkis: ŝler Karmi.**

**Dank' al sinjoro Saed Abasi pro redaktado de ĉi tiu artikolo.**

## اعلان

دوستان عزیز. نوجوانی اهل کاتالونیای اسپانیا علاقمند به مصاحبه با یک ایرانی در باب موضوعاتی است که در پیامش مطرح کرده است. در صورت تمایل، با دانش مناسب از زبان اسپرانتو، با او تماس بگیرید.

Subject: Tezo pri Iranio

Saluton iranaj samideanoj:

Mia nomo estas Jordi, mi estas 17 kaj mi skribas el Katalunio, lando ene Hispanio. Mi estas tre intesata pri Mez-Orienta kulturo, lingvoj kaj landoj. Cxi jare mi faras esplora Tezo en mia gimnazio kaj mi elektis la temo el ekonomio kaj politiko en Mez-Orientaj landoj, eble cxar miaj prapatroj estis certe persaj. Mi kontaktis kun Irana Esperanta Asocio cxar mia esperantista avo diris min ke estas grava kaj granda movado en Iranio, do estus interese intervui vin ankaŭ pro via malfermita menso. Mi sxatus kontakti kun iu irana homo kaj fari intervueton tra majlo pri kiel estas vivo en iranio, persa kulturo kaj kelkaj temoj kiu tre interesigxas min. Se vi havus la oportuno de respondi min estus grandega helpo por mi.

Koran Dankoj,

Jordi Calafi, Barcelono.

<jordicalafifranquesa@gmail.com>

## REAGIS ULRICH LINS PRI NIA REVUO:

Kara samideano,

pro la nova numero de Irana Esperantisto mi kore vin dankas. Mi aparte ĝojas, ke vi serie reaperigas la enhavon de Aventuroj de pioniro. Tiu elstara verko estas bedaŭrinde jam delonge elĉerpita. Laŭ la Libroservo de UEA, en 1963 aperis de ĝi represo en via lando, sed evidente ankaŭ tiu represo nun ne plu estas havebla.

Salutas kaj bondeziras

Ulrich Lins



# Havante ĉi tiun specifan sangogrupon povas helpi protekti vin kontraŭ malario

Fonto (Angla): <https://www.sciencealert.com/having-a-particular-blood-type-can-shelter-you-from-severe-malaria>

Tradukita de: Ali Moradi

Reviziita de: Ronaldo Negromonte

Ĉirkaŭ duono da monda populacio estas je la risko de malario, kiu estas unu el la plej mortigaj malsanoj de la homaro. Ĉiujare ĝi pereas pli ol 400,000 vivantojn, kiuj pleje estas infanoj malpli ol 5 jaraĝa.

Tamen eblas vakcini kontraŭ malario, preskaŭ ĉiuj tiuj kazoj estas en la Afrika regiono, kie protekto plej eble estas nenio ol ŝanco. Nun, analizo de 23 esploroj montras ke tiuj kiuj havas O sangogrupon, al ili favoras la genetikaj ŝancoj. En sub-Sahara Afriko, kie severa malario - kaŭzita de Plasmodium falciparum parazito - estas endemia, ekzistas multe pli da individuoj kun O sangogrupoj ol ie ajn en Eŭropo aŭ Usono. Nur en Niĝerio, kie 97 procentoj da popoloj estas je risko de malario, pli ol duono da populacio apartenas al tiu ĉi sangogrupoj. En Etiopujo kaj multaj aliaj, la nombroj estas similaj.

Kontraŭ ol koincido, kunaŭtoro kaj epidemiologiisto Abraham Degarege Mengist el Robert Stempel Kolegio de Publika Sano kaj Socia Laboro, argumentas ke tio estas "pruvo de evolucia selektado." La freŝa recenzo de lia teamo montras ke, popoloj kun sangogrupoj O estas pli bone protektata kontraŭ malario ol popoloj kun aliaj sangogrupoj.

De ĉiuj 23 inkluzivigitaj studoj, la meta-analizo trovis ke 15 montris plikreskiĝantan ŝancon de severa P. falciparum infekto inter individuoj kun sangogrupoj A, B, AB, aŭ ne-O (A/B/AB).

Samtempe, pli ol duono da studoj trovis ke severa malario estis konsiderinde pli verŝajna okazi inter tiuj kiuj havas ne-O sangogrupoj.

Mengist diras: "Nun ke ni ekkomprenas la mekanismojn de kiel sangogrupoj povas influi la progreson de la malsano, ni estas esplorantaj la diversajn opciojn kiuj iun tagon povos helpi popolojn en la regionoj kie malario estas endemia."

Unu el tiaj opcioj estas la transfuzo de grupo O sango al tiuj kun malario, ideo kiu povus potencie haltigi la progreson de tiu ĉi mortiga malsano.

Ekzemple, 2015-a esploro inkluzivigita en tiu ĉi resumo trovis ke, 'rozformiĝo' estas pli ofta inter tiuj kun sangogrupoj A kaj B. Tiu ĉi estas termino por priskribi kiel infektita ruĝa sangoĉelo blendas sin mem kontraŭ imuna sistemo de korpo.

Rozformiĝo okazas kiam malario-infektita ĉelo pakas kelkajn ne-infektitajn ruĝajn ĉelojn ĉirkaŭ sin, kaj formas muron da dek aŭ pli de aliaj. En severaj kazoj, tiuj ĉi kreskiĝantaj aroj povas bloki sangovaskulojn, kaj potencie kaŭzi komatojn, cerbodamaĝojn kaj eĉ morton.

Tamen, havante O sangogrupon, ŝajnas havi protektan efikon. Kun nek A nek B antigenoj, tiu sangogrupoj havas malsimilajn receptorojn sur ĝiaj ruĝaj sangoĉeloj, kaj ili ne estas facile transprenita de malario.

La aŭtoroj skribas en la nova recenzo: "Tial formitaj rosettes en sangogrupoj O [ruĝaj sangoĉeloj] emas esti pli malgranda, malforta kaj nestabila."

Tiu ĉi siavice tenas tiujn ĉi receptorojn libera por uzi kiel antikorpajn, kaj daŭrigas imunan respondon kiu ne nur atakas la malario-infektitajn sangoĉelojn sed ankaŭ interrompas la jam ĉeestantajn arojn.

La aŭtoroj konkludas: "Rezulte la progreso de malkomplikigita P. falciparum infekto al severa malario estas malpli verŝajna okazi en individuoj kun O sangogrupoj."

Se la transfuzo de O sangogrupoj povas iel efiki tiun ĉi protektan, kaj malariĝan efikon sur tiuj kun ne-O sangogrupoj, tio povas helpi nin pritrakti la plej pereigan formon de malario.

Tiu ĉi esploro estis publikigita en Blood Reviews.

## درباره اولریش براندنبورگ

اولریش براندنبورگ با دو زبان آلمانی و اسپرانتو بزرگ شده است. این دیپلمات سابق از حدود دو سال پیش تاکنون رئیس انجمن اسپرانتوی آلمان است.



## مصاحبه شبکه ZDF آلمان با اولریش براندنبورگ، دیپلمات سابق

برگردان از آلمانی: دکتر م. دانش

# // اسپرانتو برایم فواید بسیار داشت

یک زبان ابداعی (فراساخته) هم می‌تواند زبان مادری باشد

سفر کرده‌ایم. در مجموع اسپرانتو برایم فقط فواید بسیار در بر داشت. از این‌رو من و همسر من تصمیم گرفتیم فرزندانمان را نیز به همان راهی که خود رفتیم هدایت کنیم.

آیا در دورانی که سفیر بودید زبان اسپرانتو در مذاکرات دیپلماتیک همچنان مفید واقع می‌شد؟  
در ملاقات‌های رسمی خیر، ولی تعدادی از دیپلمات‌ها به اسپرانتو روان و مسلط صحبت می‌کنند. در کشورهای دیگر به کمک اسپرانتو شخص به طور خصوصی با افراد بسیاری، خارج از محافل دیپلماتیک آشنا می‌شود. بنابراین اسپرانتو برایم درهایی را گشود و فرصت‌هایی مهیا ساخت که با انسان‌های زیادی آشنا شوم.

**اسپرانتو برایم درهایی را گشود و فرصت‌هایی مهیا ساخت که با انسان‌های زیادی آشنا شوم.**

اسپرانتو تاکنون در نقش یک زبان جهانی کاملاً پذیرفته نشده است. آیا این زبان در حال حاضر فقط یک پدیده حاشیه‌ای است؟

این موضوع قابل تأمل است. علی‌رغم تصور آفریننده آن در ۱۳۱ سال پیش، اسپرانتو هنوز زبان جهانی نشده است. اما با وجود این یک جمعیت سرزنده و فعال از گویشوران اسپرانتو

شما یکی از معدود افراد با زبان مادری اسپرانتو هستید. چگونه اسپرانتو زبان مادری شما شد؟  
درست است، تعداد ما خیلی زیاد نیست، شاید تاکنون جمعا حدود هزار نفر در جهان. این‌که من در کنار زبان آلمانی با زبان اسپرانتو به عنوان زبان مادری بزرگ شدم، یک دلیل ساده دارد: پدرم با سه فرزندش فقط به اسپرانتو سخن می‌گفت. البته می‌توان زبان اسپرانتو را زبان پدری من نیز نامید.

**دلیل این تصمیم غیر عادی چه بود؟**  
پدرم پس از چهار سال حضور در جنگ جهانی دوم و تحمل جراحاتی چند به خانه بازگشت و تصمیم گرفت برای تفاهم بیشتر بین ملل جهان تلاش کند. دیری نگذشت که از وجود اسپرانتو آگاه شد، آن‌را آموخت و سپس به تدریس آن پرداخت. در یکی از این دوره‌های آموزشی نیز پدر و مادرم برای اولین بار همدیگر را دیدند.

آیا یک کودک اسپرانتوزبان در مدرسه با فاصله‌گیری سایر بچه‌ها به انزوا رانده نمی‌شود؟

در مدرسه تقریباً کسی متوجه این موضوع نشده بود مگر این‌که یادگیری سایر زبان‌ها به علت پرورش دوزبانه برایم بسیار آسان‌تر بوده است. قابل ذکر است که اسپرانتودانان جهان‌گرا و علاقه‌مند به سفر هستند. همراه با خانواده من و خواهر و برادرم از سنین پایین به بسیاری از کشورهای جهان





## شرح اسپرانتو در فرهنگ لغت

✓ اسپرانتو گسترده‌ترین زبان «طراحی شده» (فرا ساخته) در جهان است. با آن که جنبش بالنده اسپرانتو با تعقیب و سرکوب ناسیونال سوسیالیست‌ها و استالینیست‌ها در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ ضربه‌های سنگین و بازدارنده‌ای را تحمل کرده بود، با وجود این تعداد گویشوران این زبان تاکنون کاهش نداشته، تا حد زیاد ثابت مانده و حتی رشد داشته است.

✓ بر اساس برآوردها حدود ۲۰۰ تا ۲۰۰۰ گویشور با زبان مادری و ۵۰۰ هزار تا ۲ میلیون نفر اسپرانتو زبان دوم آنان است. از این تعداد حدود ۱۰۰ هزار نفر اسپرانتو را روان صحبت می‌کنند. دوسوم گویشوران اسپرانتو اروپایی هستند.

✓ مرکز سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) در شهر رتردام است و شعبه‌ای هم در نیویورک دارد.

✓ مرکز انجمن اسپرانتوی آلمان (DEB) در شهر برلین است.

✓ زبان اسپرانتو آگاهانه بسیار ساده طراحی شده و قواعد دستوری محدودی دارد. اکثر لغات آن از زبان لاتین و زبان‌های رومن گرفته شده است. زبان‌های ژرمنی نیز سهم چشمگیری در لغات آن دارند. ولی سهم زبان‌های اسلاوی چندان زیاد نیست.

✓ مهم‌ترین صحنه‌های استفاده از این زبان مسافرت‌ها، ملاقات‌ها، گردهمایی‌های بین‌المللی، مکاتبات دوستانه و ارتباطات در فضای مجازی و اینترنت است.

✓ در شبکه‌ها و نرم‌افزارهای کامپیوتری اسپرانتو به طور فزاینده‌ای به عنوان گزینه یک زبان مستقل ارائه می‌شود.

✓ از سال ۲۰۱۲ برنامه « مترجم گوگل » از اسپرانتو به زبان‌های دیگر و از دیگر زبان‌ها به اسپرانتو ترجمه می‌کند.

به وجود آمده است. آمار دقیقی از تعداد آنها در دست نیست. برآورد می‌شود چندین هزار نفر تنها در آلمان فعالانه اسپرانتو صحبت می‌کنند.

## آیا اسپرانتودانان جهان با هم در تماس و ارتباط هستند؟

آری. در واقع بسیار فعالانه! در ماه‌های اخیر من در سه گردهمایی اسپرانتودانان حضور یافتیم. در دو گردهمایی بیش از ۲۰۰ نفر و در یکی ۵۶ نفر شرکت کرده بودند. در این گونه گردهمایی‌ها برخی خانواده‌ها دسته‌جمعی با تمام اعضا شرکت می‌کنند. بسیار جالب توجه است وقتی اسپرانتو صحبت می‌کنند.

## آیا برای جذب جوانان به عنوان ادامه‌دهنده راه نیز فکری شده است، یا این که تعداد گویشوران رو به کاهش است؟

به باور من، بین جوان ترها تعداد بیشتری به اسپرانتو علاقه نشان می‌دهند. بسیاری از آنها اسپرانتو را در دوره‌های فضای مجازی می‌آموزند. در حال حاضر اسپرانتودانان به کمک برنامه‌های فضای مجازی با یکدیگر سریع ارتباط برقرار می‌کنند. در گذشته این ارتباطات بسیار زمان‌بر و پرهزمت بوده است و فقط از طریق مکاتبه ممکن می‌شد. آموختن اسپرانتو و زیستن با این زبان در روزگار ما بسیار آسان شده است.

## آیا یک «تیپ خاص اسپرانتیست»<sup>۱</sup> به وجود آمده است؟

من تحقیقاتی از سوی جامعه‌شناسان که این موضوع را از نزدیک بررسی کرده باشند سراغ ندارم. با شناختی که دارم اسپرانتودانان اغلب اشخاصی با شوق یادگیری زبان هستند که اسپرانتو می‌آموزند و با آن صحبت می‌کنند؛ افرادی علاقه‌مند به تماس و ارتباط با سایر انسان‌ها در جهان. امروزه تعداد بیشتری از کودکان با زبان اسپرانتو بزرگ می‌شوند. در رابطه با خانواده خودم باید بگویم که من با نوه دوساله‌ام به اسپرانتو مکالمه می‌کنم..



۱- اشخاص با ویژگی‌های خاص شخصیتی و رفتاری متأثر از فرهنگ اسپرانتو (توضیح از مترجم).



# ماجراهای یک پیشتاز

ادموند پریوات

برگردان: ا. فکری

amir\_fekri@yahoo.com

## SORBONNE

Post LA KONGRESO de Barcelono en 1909 mi enskribiĝis kiel studento de lingvoscienco en la Pariza Universitato, en la Sorbonne, kaj fariĝis la plej juna membro, de la Franca Societo de Lingvistiko. Tiam instruadis ankoraŭ en École des Hautes Études la franca maljuna lingvisto Meillet kaj unu vesperon la lumo subite mankis pro akcidento kaj mi kuris aĉeti du kandelojn por ebligi la profesoron daŭrigi sian kurson.

La akcidenton kaŭzis la rivero Seine, kiu tro pleniĝis pro longaj pluvaj semajnoj kaj baldaŭ invadis plurajn kvartalojn de Parizo. En la malaltaj stratoj de la Latina Kvartalo la homoj uzis boatojn por remi de kaj al siaj loĝejoj. Vespere kun paperaj lanternoj aŭ torĉoj Parizo ŝajnis nova Venetio.

La profesoro pri Historio de Belartoj estis tiam Romain Rolland, kiu poste fariĝis mondfama verkisto kaj ricevis la Nobel-premion de literaturo. Li estis jam tre konata en Francujo kiel aŭtoro de Jean-Christophe kaj la studentoj kaj studentinoj amase plenigis la amfiteatron, kie li prelegadis pri Beethoven, ilustrante mem la lecionojn ĉe la fortepiano per siaj kongaj delikataj fingroj. Mi tute ne suspektis tiam, ke ni pliposte fariĝos fidelaj amikoj kaj najbaroj en Svislando.

Tiam mi estis nur malriĉa studento, vivanta sub tegmento apud la Panteono kaj perlaboranta por mia ĉiutaga pano, donante lecionojn de latina lingvo al knabo de riĉa familio, kiu ne havis multan guston por lerni en liceo.

Per la mono tiel gajnita mi vivis modeste ĝis la tria semajno de ĉiu monato. Por la lasta semajno necesis manĝi tre ŝpareme. Feliĉe oni povis aĉeti ĉe stratangulo fritajn terpomojn por dudek centimoj en papera saketo oni ĝojis se ili ne estis kuiritaj en la sama oleo kun la fiŝoj, odorantaj tro persiste.

Fine de ĉiu monato la eleganta patrino de mia lincea lernanto donis la koverton kun la bankbileto kaj oni denove povis iri al restoracio unu fojon en la tago. La danĝero estis tie la kunuloj ĉe la komuna tablo, plej ofte medicinaj studentoj. Kiam fumis ĝojige sur la tablo iu alloga manĝaĵo en blanka saŭco, ili tuj ekparolis pri sia matena operacio en la hospitalo kaj intence rakontis pri naŭzaj detaloj, elfluo de puso ktp tiamaniere, ke nia apetito subite ĉesis kaj ili povis profiti por si la tutan manĝaĵon, ĉar ni ne plu sentis emon.

Dum tiu vintro mi aŭdis unuafoje la grandan francan oratoron Jaurès kaj eĉ vizitis lin por peti laboron en redakcio. Li havis grandan kapon iom kvadratan kun ruĝa barbo kaj bonkoraj okuloj. En lia biblioteko kuŝis la libroj amase sur la planko kaj mi observis, ke lia legado, kiun interrompis mia vizito, estis greka komedio de Aristofano, kiun li ĝuis en la originalo.

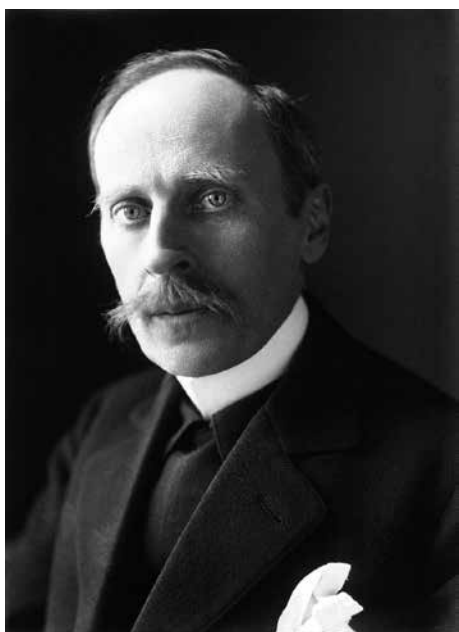


## سوربن

سال ۱۹۰۹، پس از کنگره بارسلون در «دانشگاه پاریس» سوربن در رشته زبان‌شناسی ثبت‌نام کردم و جوان‌ترین عضو «جامعه زبان‌شناسی فرانسه» شدم. آن زمان هنوز در دانشکده تحصیلات تکمیلی، زبان‌دان مسن فرانسوی، میه<sup>۱</sup> تدریس می‌کرد. یک روز غروب بر اثر یک حادثه ناگهان چراغ‌ها خاموش شد و برای این‌که پروفیسور بتواند به درس خود ادامه دهد سریع رفتم تا دو عدد شمع بخرم.

دلیل حادثه مزبور هفته‌ها بارندگی بی‌وقفه و طغیان رود سین<sup>۲</sup> بود که به‌سرعت به خیلی از محلات پاریس نیز سرایت کرد. در خیابان‌های پست محله لاتین مردم برای عبور و مرور در خیابان‌ها از قایق‌های پارویی استفاده می‌کردند. شب‌هنگام پاریس با مشعل‌ها و فانوس‌های کاغذی چهره‌ای شبیه ونیز به خود گرفته بود.

آن زمان استاد تاریخ هنرهای زیبا رومن رولان<sup>۳</sup> بود؛ نویسنده‌ای که بعدها شهرت جهانی یافت و جایزه نوبل ادبیات گرفت. او در فرانسه به عنوان نویسنده «ژان کریستف» معروف بود. جایی که او درباره بتهوون سخنرانی می‌کرد و درس‌ها را با موسیقی پیانو مزین می‌ساخت سالن آمفی‌تاتر دانشگاه پر از جمعیت دانشجوی دختر و پسر می‌شد. آن موقع احتمال نمی‌دادم که بعدها ما دوستانی وفادار و در سوئیس همسایه خواهیم شد.



رومن رولان در سال ۱۹۱۴

آن موقع من دانشجوی کم‌بضاعتی بودم که در یک اتاق زیرشیروانی نزدیک پانتئون زندگی می‌کردم و با پولی که از تدریس زبان لاتین به پسر یک خانواده متمول که رغبت چندانی به یادگیری در دبیرستان نداشت به دست می‌آوردم خورد و خوراک روزانه‌ام را تأمین می‌کردم.

با پولی که از این راه به دست می‌آوردم تا هفته سوم هر ماه را خیلی ساده می‌گذراندم، لیکن لازم بود برای هفته آخر در خورد و خوراک صرفه‌جویی کنم. خوشبختانه آدم می‌توانست از گوشه خیابان با ۲۰ سنت سیب‌زمینی سرخ‌شده در یک جعبه مقوایی کوچک بخرد و اگر سیب‌زمینی‌ها همراه با ماهی در روغن سرخ نشده بودند، که بوی تند ماهی بگیرند، خیلی خوب بود.

پایان هر ماه مادر باسلیقه شاگرد خصوصی‌ام یک پاکت حاوی چک بانکی می‌داد و

۱. پل ژول آنتوان میه (به فرانسوی: Paul-Jules-Antoine Meillet) (زاده ۱۱ نوامبر ۱۸۶۶ - مرگ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۶) زبان‌شناس نامدار فرانسوی بود.

او در دانشگاه سوربون به آموختن پرداخت و از میشل برنال و فردینان دو سوسور تأثیر پذیرفت. در ۱۸۹۰ در یک سفر پژوهشی رهسپار قفقاز شد و در آنجا زبان ارمنی را آموخت. در بازگشت به آموزش دستور زبان تطبیقی پرداخت.

در ۱۸۹۷ دکترایش را با تزی درباره حالت اضافه مفعولی در زبان اسلاوونیک باستان گرفت. در ۱۹۰۲ کرسی استادی زبان ارمنی را در مدرسه زبان‌های شرقی به دست آورد. در ۱۹۰۵ او به استادی کولژ دو فرانس برگزیده شد و در آنجا به کار روی زبان‌های هندواروپایی پرداخت. وی همچنین همکاری نزدیکی با زبان‌شناسان نامی پل پیو و روبر گوتیو فراهم آورد. او استاد زبان‌شناسان سرشناسی چون امیل بنونیست، ژرژ دومزیل و آندره مارتینه بود. وی از هواداران به‌کارگیری زبانی مشترک و جهانی چون اسپرانتو بود.

۲. رود سین (به فرانسوی: Seine) پر آب‌ترین رودخانه فرانسه است که در شمال غربی فرانسه جریان دارد و از میان شهر پاریس می‌گذرد. این رود یکی از جاذبه‌های گردشگری پاریس محسوب می‌شود. رود سن با ۷۷۷ کیلومتر طول، از بورگاندی سرچشمه می‌گیرد و به کانال مانش می‌ریزد.

۳. رومن رولان پس از اخذ دکترت، سه سال در «مدرسه عالی» به تدریس تاریخ هنر اشتغال داشت و از آن پس دوره‌ای کوتاه در دانشگاه سوربن تاریخ موسیقی تدریس کرد و سپس در ۱۹۱۲ به نوشتن روی آورد و طی هشت سال، تا ۱۹۰۴، رمان ۱۰ جلدی ژان کریستف را به رشته تحریر درآورد.

آدم دوباره می‌توانست یک بار در روز به رستوران برود. اشکال رستوران هم کسانی بودند که با شما سر یک میز مشترک می‌نشستند. اکثر آنها دانشجویان طب بودند. هنگامی که بوی خوش غذا مشام را نوازش می‌داد و آن را با سس سفید روی میز شما می‌گذاشتند، ایشان عمداً از تشریح صبح خود در بیمارستان، جزئیات بینی، بیرون آوردن چرک و ... حرف می‌زدند تا اشتهای آدم کور شود و بعد از ترک میز باقیمانده غذا را بخورند.

طی زمستان آن سال برای اولین بار سخنان بزرگ فرانسوی ژان ژورس<sup>۴</sup> را شنیدم و حتی برای کار در هیات سردبیران با او ملاقات کردم. او سری بزرگ و تقریباً چهارگوش‌طور داشت با ریش قرمز و چشمانی مهربان. در کتابخانه او انبوه کتاب بود که روی زمین قرار داشت. هنگامی که کتاب‌های او را از نظر می‌گذراندم ناگاه چشمم به کتاب کم‌دی یونانی آریستوفان<sup>۵</sup> افتاد. معلوم بود از خواندن این کتاب با زبان اصلی لذت می‌برد.

۴. ژان ژورس (فرانسوی: Jean Jaurès؛ زاده ۳ سپتامبر ۱۸۵۹ درگذشته ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۴) یک سیاستمدار سوسیالیست، استاد فلسفه، مبارز، منتقد ادبی، و خبرنگار اهل فرانسه بود. او از بنیانگذاران حزب سوسیالیست فرانسه و نیز پایه‌گذار روزنامه اومانیته بود که اکنون ارگان حزب کمونیست فرانسه است. ژورس همچنین از واضعان قانون جدایی دولت از کلیسا در سال ۱۹۰۵ میلادی بود، و از مخالفان برجسته درگرفتن جنگ جهانی اول به شمار می‌رفت. وی که صلح‌طلب بود و انترناسیونالیست، روز قبل از آغاز جنگ بزرگ به دست یک ناسیونالیست فرانسوی ترور و کشته شد.

۵. آریستوفان در سال ۴۴۸ پیش از میلاد به دنیا آمد. پدر وی فیلیپوس نام داشت و در آئیگینا می‌زیسته‌است. تولد و دوران جوانی او مصادف با اوج قدرت پریکلس پایه‌گذار دموکراسی آتن بود. در این باره که آریستوفان اصالتاً آتنی بوده باشد تردید وجود دارد و شاید همین امر باعث گردید تا مدتی نتواند کم‌دی‌هایش را با نام حقیقی خود به نمایش بگذارد. آریستوفان پسری به نام آراروس داشت که بعدها شغل پدر را دنبال کرد و دو نمایشنامه آخر آریستوفان را او به نمایش گذاشت. سال وفات آریستوفان را ۳۸۰ پیش از میلاد ذکر کرده‌اند.

از نسخه‌های چاپی دوره اول نشریه سبزاندیشان شامل ۱۹ شماره (۱۶ مجلد) به تعداد محدودی در دفتر انجمن موجود و قابل تهیه می‌باشد.



La paperaj eldonoj de la unua serio de la revuo estas aĉetebla ĉe IREA-oficejo.





## Julian Modest (Georgi Mihalkov)

En 1977 Georgi Mihalkov finis bulgaran filologion en Sofia Universitato "Sankta Kliment Ohridski", kie en 1973 li komencis lerni Esperanton. Jam en la universitato li aperigis Esperantajn artikolojn kaj poemojn en revuo "Bulgara Esperantisto".

De 1977 ĝis 1985 li loĝis en Budapeŝto, kie li edziĝis al hungara esperantistino. Tie aperis liaj unuaj Esperantaj noveloj. En Budapeŝto Julian Modest aktive kontribuis al diversaj Esperanto-revuo per noveloj, recenzoj kaj artikoloj. Tie li estis membro de la Asocio de Junaj Hungaraj Verkistoj. De 1986 ĝis 1992 Julian Modest estis lektoro pri Esperanto en Sofia Universitato "Sankta Kliment Ohridski", kie li instruis la lingvon, originalan Esperanto-literaturon kaj historion de Esperanto-movado. De 1985 ĝis 1988 li estis ĉefredaktoro de la eldonejo de Bulgara Esperantista Asocio.

En 1992-1993 li estis prezidanto de Bulgara Esperanto-Asocio.

Julian Modest ofte prelegas pri la originala Esperanto-literaturo. Li estas aŭtoro de pluraj recenzoj kaj studoj pri Esperanto-libroj kaj Esperanto-verkistoj. Pluraj noveloj de Julian Modest el Esperanto kaj el bulgara lingvo oni tradukis en diversajn lingvojn, albanan, anglan, hungaran, japanan, korean, kroatan, makedonan, rusan, ukrainan k. a. Nuntempe li estas unu el la plej famaj bulgarlingvaj verkistoj. Liaj noveloj aperas en diversaj bulgarlingvaj revuoj kaj ĵurnaloj. Pluraj liaj noveloj bulgaraj kaj Esperantaj estas en interreto. Liaj rakontoj, eseoj kaj artikoloj aperis en diversaj revuoj: Hungara Vivo, Budapeŝta Informilo, Literatura Foiro, Fonto, Monato, Beletra Almanako, La Ondo de Esperanto, Zagreba Esperantisto kaj aliaj. Nun Julian Modest estas ĉefredaktoro de revuo Bulgara Esperantisto. Oni ofte intervjuas lin en bulgaraj ĵurnaloj kaj en diversaj radio kaj televiziaj stacioj, en kiuj li parolas pri originala kaj tradukita Esperanta literaturo. Li redaktis plurajn Esperantajn kaj bulgarlingvajn librojn. Julian Modest estas membro de la Bulgara Verkista Asocio kaj de la Esperanta PEN-Centro.

## زبان بی مصرف

نویسنده: یولیان مودست

برگردان از زبان جهانی اسپرانتو: ا. فکری

منبع: La Ondo de Esperanto, 2013, №7 (225)

می‌بوسد و با آنها همراه می‌شود...  
عمه دونا از دیدن نوه‌اش که حالا پنج سال دارد، محروم بود. دم‌ترو آمریکا به دنیا آمد. لئا مرتب از خودشان عکس می‌فرستاد و عمه دونا با دیدن آنها خوشحال می‌شد. دلش می‌خواست نوه‌اش را تنگ در آغوش گیرد و گرمای بدن و تپش‌های قلب کوچکش را حس کند. خیلی دلش می‌خواست نوه‌دار شود، از او مواظبت کند و دلش با او خوش باشد. حالا لئا و استفانو بچه‌دار شده بودند، ولی افسوس که آن سر دنیا، در شیکاگو زندگی می‌کنند و این همه سال از دیدن‌شان محروم بوده است. چه می‌شود کرد. الان زندگی این‌طوری است. همه چیز فرق کرده. دنیا خیلی کوچک شده و مردم جایی که دوست دارند زندگی می‌کنند؛ آمریکا، اروپا و یا حتی

عمه دونا شب خوب نخوایید. مدام از خواب می‌پرید و بلند می‌شد. خواب‌های آشفته و عجیبی می‌دید که او را دچار ترس و اضطراب می‌کرد. پریشان و با گلوی خشک دوباره دراز می‌کشید و سعی می‌کرد بخوابد. فردا روز بزرگی بود. راهی آمریکا می‌شد. بی‌قرار بود. نمی‌دانست از خوشحالی است یا ترس. درواقع باید کیلومترها راه را از فراز کسورهای که نمی‌شناخت پشت سر می‌گذاشت. با این حال خیلی مصمم بود: می‌روم. حتی اگر آخرین سفر زندگی‌ام باشد.  
عمه دونا مدت‌ها بود برای این روز لحظه‌شماری می‌کرد. شب‌ها در تنهایی و بی‌خوابی سفر آمریکا را تجسم می‌کرد. دخترش لئا، دامادش استفانو و نوه‌اش دم‌ترو چقدر از دیدن او خوشحال می‌شوند. آنها را با تمام وجود در آغوش می‌گیرد،

اسم پدر لنا که البته ده سال پیش از دنیا رفت، بگذارند. وقتی عمه دونا این خبر را شنید از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. بالاخره دخترش لنا هم بچه‌دار می‌شود: «لنا و استفانو زنده و سلامت باشند و خدا آنها را حفظ کند». هیچ‌کس به اندازه او خوشبخت نبود. خیلی وقت بود خواب نوه می‌دید و حالا لنا و استفانو صاحب فرزند می‌شدند.

لنا پسر سالم و زیبایی به دنیا آورد. ولی عمه دونا از دیدنش محروم بود. منتظر بود لنا برایش بلیت هواپیما بفرستد و دیدارها تازه شود. ولی همیشه کاری پیش می‌آمد و همه چیز عقب می‌افتاد. پنج سال به این منوال گذشت. دمتر و حالا پنج سالش بود. عمه دونا دلش می‌خواست هرچه زودتر نوه‌اش را ببیند. اما کم‌کم داشت امیدش را از دست می‌داد. با خود می‌گفت: «افسوس نمی‌توانم دمتر و را ببینم و با چشم باز و منتظر از دنیا می‌روم. خدا آنها را حفظ کند و زنده و سلامت باشند. من دیگر آفتاب لب بام هستم».

یک روز بی‌خبر لنا به عمه دونا تلفن کرد و گفت برایش بلیت گرفته و همه منتظر دیدنش هستند. عمه دونا از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. گل از گلش شکفت و چشمان منتظرش خیس اشک شد. بالاخره به آمریکا می‌رود و لنا، استفانو و دمتر را از نزدیک می‌بیند. از همه چیز مهم‌تر نوه دلبنده دمتر بود. برای مادر بزرگی که سال‌ها تک و تنها دور از دختر، داماد و نوه‌اش بوده، شادی‌ای بالاتر از این نبود. عمه دونا خود را برای سفری طولانی آماده کرد. برای لنا و استفانو هدایایی کنار گذاشت. برای نوه‌اش دمتر هم کتاب قشنگ، رنگی و مصور قصه‌ها را خرید. آرام و قرار نداشت. دوست داشت زودتر دمتر و را ببیند. کنارش بنشیند، برایش قصه بخواند و بعد آنها را مفصل برایش تعریف کند. هیچ چیز بیش از این مادر بزرگ را خوشحال نمی‌کند. نوه‌اش هم حتماً تشنه قصه‌های سرزمین مادری است.

عمه دونا کت و کفش نو خرید. موهایش را فر داد. خیلی وقت بود چیزی برای خودش نخریده بود. اما حالا می‌خواست به خودش برسد و لباس نو بپوشد. آخر قرار بود راه دوری برود. به یک کشور دیگر. پس ظاهرش باید مرتب باشد. عمه دونا زن باهوشی بود. تقریباً ۳۰ سال معلم زبان و ادبیات بلغاری بود. دانش‌آموزان دوستش داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. چندین سال پیش، در جراید نقد و مقاله می‌نوشت و در کنفرانس‌ها و سمینارها شرکت می‌کرد. ولی بعد از بازنشستگی انگار زندگی‌اش از جریان افتاد و بعد از مهاجرت لنا و استفانو مثل یک کشتی قدیمی زنگ‌زده، متروک و فراموش شده در جزیره‌ای دور افتاده شده بود.

سپیده زده عمه دونا بیدار شد. شب اصلاً خوب نخوابید. لباس

آسیا.

موقعی که لنا و استفانو کارشان را از دست دادند، لنا به عمه دونا گفت:

- مامان، من و استفانو تصمیم گرفتیم به آمریکا برویم و شانس‌مان را آنجا امتحان کنیم. می‌بینید که اینجا اوضاع چطور است. من بیکارم. استفانو هم همین‌طور. دو سال است دنبال کار می‌گردم. حقوق بازنشستگی شما هم که ناچیز است و کفاف خود شما را هم نمی‌دهد.

- واقعا تصمیم‌تان این است؟

عمه دونا دلش گرفت.

- بله مامان.

لنا سرش را پایین انداخت. گفتن این تصمیم و دیدن صورت غمگین عمه دونا برای او آسان نبود.

- شما هنوز جوانید. شاید وضعیت تغییر کرد و بهتر شد و تو و استفانو اینجا کار مناسبی پیدا کردید. چرا این همه راه دور بروید؟

- مامان، ما جوانیم. نمی‌توانیم اینجا بمانیم و با شندرغاز حقوق بازنشستگی شما سر کنیم. باید حتماً کاری کنیم. نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم. باید به زندگی‌مان سر و سامان دهیم. عمه دونا آه بلندی کشید:

- اگر تصمیم خودتان را گرفته‌اید که دیگر هیچ...

- نگران نباشید! مرتب برایتان پول می‌فرستیم و شما را پیش خودمان می‌آوریم تا با ما زندگی کنید. می‌دانم اینجا در تنهایی زندگی برایتان سخت می‌شود. به هر حال اگر اینجا بمانیم محکوم به مرگ تدریجی هستیم.

- تنهایی سخت نیست.

عمه دونا نمی‌خواست آنها را ناراحت کند. او زنی قوی بود. - هنوز خیلی پیر نشدم. فعلاً سرپا هستم و از عهده کارهای خودم برمی‌آیم. مهم این است که شما در غربت خوب و خوش باشید. اشکالی ندارد. آمریکا زندگی کنید. آرزوی هر مادری سلامتی و خوشبختی بچه‌هایش است.

استفانو و لنا بلغارستان را ترک کردند. بعد از چند هفته نامه‌ای رسید. لنا و استفانو نوشته بودند الان شیکاگو هستند و همه چیز مرتب است. در نامه بعدی گفتند سر کار می‌روند و زندگی‌شان هم خوب است. با این حال عمه دونا مطمئن نبود همه چیز آن‌طور است که لنا می‌گوید. آیا دور از وطن آدم می‌تواند زندگی خوبی داشته باشد؟ به هر حال دلش می‌خواست حرف‌های لنا را باور کند.

بعد از یک سال لنا خبر داد که باردار است و به زودی پسرشان به دنیا می‌آید. لنا و استفانو تصمیم گرفتند اسم او را دمتر و،



- البته که می‌تواند حرف بزند. ولی شما بلغاری حرف می‌زنید.  
 - یعنی زبان ما را بلد نیست؟  
 - دم‌ترو فقط انگلیسی صحبت می‌کند. ما با دم‌ترو فقط انگلیسی صحبت می‌کنیم.  
 عمه دونا سخت متعجب شد:  
 - فقط انگلیسی؟ و حتی یک کلمه هم بلغاری نمی‌فهمد؟  
 - نه، متوجه نمی‌شود.  
 - مگر می‌شود؟ باور کردنی نیست!  
 عمه دونا نه تنها تعجب کرد بلکه خیلی هم اوقاتش تلخ شد.  
 با ناراحتی گفت: چطور حتی یک کلمه بلغاری هم به بچه‌ها یاد ندادی؟ تو واقعا اسم خودت را بلغار می‌گذاری؟  
 لانا به مادر نگاه کرد و گفت: چرا دم‌ترو باید بلغاری یاد بگیرد؟ او آمریکا به دنیا آمده است. بلغاری به چه دردش می‌خورد؟ مگر می‌خواهد بلغارستان زندگی کند؟ خانه و زندگی دم‌ترو همین‌جاست؛ آمریکا. می‌بینید که، همه جوان‌ها قید بلغارستان را می‌زنند و خارج دنبال کار می‌گردند.  
 - چرا این طوری صحبت می‌کنی لانا! ما بلغاریم. آنجا به دنیا آمدیم. بلغارستان وطن ماست.  
 - مامان، این کلمات و جملات واقعیت را تغییر نمی‌دهند. شما معلم هستید و فقط موعظه می‌کنید.  
 عمه دونا دیگر چیزی نگفت. تنها به کتاب بلا استفاده قصه‌های بلغاری نگاه کرد و به چشمان بی‌صدای دم‌ترو. هنوز باور نمی‌کرد نوه‌اش حتی یک کلمه بلغاری نداند و اصلاً نتواند با هم حرف بزند. انگار بین آنها فاصله‌ای به اندازه یک اقیانوس وجود داشت... .

پوشید و خودش را آماده سفر کرد. دراگو، خواهرزاده‌اش، با ماشین دنبالش آمد تا او را به فرودگاه برساند. خواهرش میلا، دو تا از دخترعموها و پدر و مادر استفانو هم برای بدرقه به فرودگاه آمدند. آنها موقع خداحافظی، یکی یکی عمه دونا را در آغوش گرفتند، بوسیدند و برایش سفر خوبی آرزو کردند. عمه دونا کمی نگران سفر بود. مسیر طولانی است. باید یک روز در پراگ بماند و بعد با پروازی دیگر عازم آمریکا شود. خوشبختانه در هواپیما با یک خانم دکتر آشنا شد که مقصد او هم شیکاگو بود. آنها با هم دوست و همسفر شدند.  
 در فرودگاه شیکاگو، عمه دونا لانا، استفانو و نوه‌اش دم‌ترو را دید که منتظرش ایستاده‌اند. از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. هیچ‌وقت تا این اندازه احساس خوشبختی نمی‌کرد. آنها را در آغوش گرفت و بوسید و بیشتر از همه قربان صدقه دم‌ترو رفت. اولین بار بود که نوه‌اش را می‌دید. یک پسر ناز و خوشگل، با موهایی پرپشت و مجعد و چشم‌هایی سیاه مثل دانه‌های زیتون. کمی لاغر بود اما سر حال و شاد.  
 عمه دونا خوشحال بود:

- نوه گلم، اسمت چیه عزیزم؟ ببین چی برات از بلغارستان آوردم. یه کتاب پر از قصه‌های قشنگ. اونو با هم می‌خونیم و بعد همه رو مفصل برات تعریف می‌کنم.  
 کتاب مصور رنگی را به دم‌ترو داد. دم‌ترو ساکت بود و فقط به عمه دونا نگاه می‌کرد. حتی کلمه‌ای بر زبان نیاورد.  
 عمه دونا فکر کرد: «شاید از من می‌ترسد. آخر اولین بار است که مادر بزرگش را می‌بیند». باز هم قربان صدقه‌اش رفت. ولی دم‌ترو هیچ حرفی نمی‌زد. عمه دونا از لانا پرسید:  
 - دم‌ترو می‌تواند حرف بزند؟ چرا ساکت است؟



*Sen bruo streĉe laboru.  
 Lasu viaj sukcesoj mem brui.*

# چرا اسپرانتو موفق‌ترین زبان فراساخته است؟

روی ریل " (قطار) که جای اسب‌های "طبیعی" را به عنوان وسیله حمل و نقل گرفت، نباشد. تکامل‌های حمل و نقل و ارتباطات، ارتباط بین افراد از دیگر کشورها را بیشتر کرد و به این دلیل، نیاز به یک زبان مشترک مشکلی مهم بود. مشارکت بین‌المللی در مقیاس بی‌سابقه‌ای اتفاق افتاد، که نشانی از نیاز به وسیله ارتباطی مشترک بود.

اسپرانتو در رابطه با زمان تولدش خوش‌شانس بود، زیرا اگرچه ولاپوک از پیش وجود داشت و معروف نیز بود، اما طولی نکشید که پس از ۱۸۹۰ سقوط کرد. اولین باشگاه اسپرانتو در حقیقت باشگاه ولاپوکی بود که تسلیم شده بود. پس از سقوط ولاپوک، مردم با ایده زبان بین‌المللی فراساخته آشنا بودند، اما رقیبی برای سد معبر وجود نداشت. ولاپوک نیز به عنوان مثالی برای چگونگی هدایت جنبش، و آگاهی‌بخشی درباره اینکه اختلافات داخلی و تنازعات اصلاحی می‌تواند به نابودی زبان ختم شوند، کاربرد داشت.

اگرچه زوددهنگامی تنها قسمتی از تصویر را شفاف می‌کرد، زیرا ده‌ها زبان طی دهه ۱۸۸۰ پدیدار شدند، پس چرا اسپرانتو از بقیه موفق تر بود؟



کتاب فروشی

صدها و حتی هزاران زبان فراساخته در دنیا، بر طبق همه حالت‌های قابل تفکر وجود دارد. برخی از آنها از روی لذت ساخته شده و برخی دیگر امیدهای بزرگی برای تغییر دنیا داشته‌اند. اگرچه ۹۹٪ آنها بدون اینکه به غیر از نویسندگان (و اغلب حتی خود آنها هم نه) کس دیگری آنها را بیاموزد از بین رفتند. در این جنگل زبان‌های رقیب، اسپرانتو از همه آنها سرتر است. تنها زبان‌های فراساخته انگشت‌شماری دارای اجتماع هستند، که اغلب به سختی به بزرگی یک باشگاه محلی اسپرانتو هستند. تنها اسپرانتو توانست در سطح جهانی و با انجمن‌های فعال در سراسر دنیا، کنگره‌هایی با هزاران شرکت‌کننده، کتابخانه‌های بزرگ، شعرها، مجلات، وبلاگ‌ها، یوتیوب‌ها و غیره رشد کند.

اما چرا اسپرانتو؟ چه چیزی درباره آن منحصر به فرد و خاص است که آن را مقدر ساخت تا برعکس دیگر زبان‌ها موفق شود؟ اسپرانتو اولین زبان فراساخته نبود، و این مفهوم را بوجود نیاورد، و مزیت پیشگام بودن را نداشت. اسپرانتو به هیچ وجه عالی نیست، و در حقیقت افراد زیادی وجود دارند که ادعا می‌کنند اسپرانتو بسیار ناقص است و آنها می‌توانند آن را بهبود بخشند. برخی با صدای بلند این ایده را که یک چشم پزشک می‌تواند در مقایسه با زبان‌شناسان باهوش (مانند خود آنها) چیزی درباره زبان‌ها بداند، مسخره می‌کنند. با نظر به اینکه چه قدر گرایش به زبان‌شناسی از سده نوزدهم تکامل یافته، پروژه‌های آن زمان ناپایدار و ابتدایی به نظر می‌رسند. اما چرا این اتفاق نیفتاد؟ بسیاری از زبان‌شناسان زبان‌های خود را ساختند که (دست کم طبق گفته خود آنها) بسیار از اسپرانتو سرتر است، اما چرا آنها نتوانستند جای اسپرانتو را بگیرند؟

## زمان‌بندی مناسب

زامنهوف خوش‌شانس بود که توانست زبان خود را در سال ۱۸۸۷ زمان زبان‌های نوین، منتشر کند. انقلاب صنعتی به صورت قابل توجهی تقریباً همه بعدها جامعه را تغییر داد، پس همچنین چرا زبان را نه؟ آیا زبان بین‌المللی تخیلی‌تر از ریل قطار، سینما، رادیو، تلگراف، و غیره است؟ کلنی‌های اجتماعی که طی سده‌ها یا هزاره‌ها ادامه داشتند و به دلیل اختراعات نوین غیر مدرن شده‌اند. زامنهوف مطمئن شد که زبان جدیدش بیشتر از "اسب



وقتی زامنهوف اولین کتاب خود را منتشر، و در آن زبان جدید خود را معرفی و شفاف‌سازی کرد، او چیزی بسیار غیرمعمول را متضمن شد، چیزی که کمتر یا هیچ یک از زبان‌شناسان فراساختی مهم برشمردند. او شعر نوشت. اکثر مخترعان زبان کار خود را بسیار مهم تلقی می‌کردند، ماموریت مهم ساخت وسیله‌ای حیاتی. زامنهوف شعر آلمانی "پدر ما" را ترجمه کرد و حتی خودش چند شعر نوشت. او متوجه شد که تنها زمانی زبان موفق می‌شود که فرهنگ داشته باشد، و اینکه مردم عادی درباره بعدهای زبان‌شناختی سوت بزنند، اما بیشتر به اینکه چطور از آن استفاده کنند توجه داشته باشند. او برای نشان دادن زیبایی زبان و اثبات اینکه زبانش به اندازه زبانهای ملی، قدرت دارد، از شعر استفاده کرد. اولویت او در سال‌های اولیه ساختن فرهنگ بود، بدین صورت تمام وقت خود را صرف ساخت مجموعه ضرب‌المثل‌ها و ترجمه آثار دیکنز و شکسپیر کرد.

بر خلاف آن، طرفداران ایدو زبان را به عنوان پروژه علمی جدی می‌دانستند که نباید به این چیزهای خرد بپردازد. در حقیقت، آن‌ها می‌پنداشتند که افزودن فرهنگ به زبان خطایی است که می‌تواند منجر به ایجاد پیوند عاطفی به زبان شود، به جای اینکه به آن با منطق به عنوان ابزاری علمی تلقی کنند. آن‌ها زبان را به صورت ماشینی می‌دیدند که نیاز به تغییرات در طراحی، به‌روزرسانی و بهبود طی سال‌ها دارد. ساخت پایه فرهنگی برای زبان این را مشکل و تغییرپذیری زبان را دشوارتر می‌کند. ایدو افراد را بر طبق برتری تکنیکی و زبان‌شناختی جذب می‌کند، نه بر طبق چیزهای غیرمهمی مانند فرهنگ. برای دادن ایده‌ای درباره موقعیت‌شان، شعار کنگره ایدو سال ۱۹۲۰ این بود: ما اینجا آمده‌ایم تا کار کنیم، نه تفریح.



کنگره جهانی ۲۰۱۷ در کره جنوبی

یکی از چیزهای قابل توجه زامنهوف نبود نفس است. اگرچه او می‌توانست در رابطه با امیدش برای اسپرانتو و تغییر دنیا بسیار آرمان‌گرا باشد، به صورتی که امروزه ساده‌لوحانه به نظر می‌رسد، او هیچ‌گاه خود را در مرکز این امیدها ندید. آرزوی او شناخته شدن اسپرانتو در سراسر دنیا بود، نه تنها برای خود شخص او. بدین صورت او هرگونه حقوق تملک این زبان را رها کرده، و تاکید کرد که زبان به کاربران آن تعلق دارد. این منجر به جلوگیری از نابودی زبان توسط خود آفریننده آن، مانند چیزی که برای

ولایوک و لوگلان (لوژبان سابق) اتفاق افتاد، شد. زامنهوف عموماً از بحث‌های پیرامون آینده اسپرانتو خودداری کرد و کاربران را نه تنها به تجربه تغییرات زبان، بلکه زدن حرف آخر در رابطه با این گونه تصمیمات، دعوت کرد. بدین صورت، در حالی که زامنهوف به عنوان آفریننده زبان مهم است، بیشتر توسعه آن توسط افراد دیگری صورت گرفت. افرادی مانند بوفرانت، هادلر، پریوات، باغی، کالوچای و غیره در ساخت جنبش و فرهنگ از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. حتی زامنهوف از جنبش اسپرانتو در سال ۱۹۱۲ استعفا داد و آن را بدون اینکه به او وابسته باشد رها کرد تا بر روی پای خود بایستد. این برای اطمینان حاصل از اینکه اسپرانتو پس از مرگ او در سال ۱۹۱۷ به حیات خود ادامه می‌دهد، بسیار مهم بود.

این اجتماع، و نه خود زامنهوف، بود که درباره طریقه استفاده درست از زبان تصمیم گرفت. یک آکادمی اسپرانتو وجود دارد، اما نقش آن برای تاکید استفاده از زبان فعلی در جامعه است، و نمی‌تواند تغییراتی را بر زبان تحمیل کند. برای مثال، در جامعه درباره اصلاح جنس‌های پیشنهادی بحثی وجود دارد، اما این تنها وقتی رسمی خواهد شد که آنها وارد استفاده گسترده شوند. این بدین معنی است که افرادی که بر جنبه تئوری زبان تمرکز می‌کنند به سمت کمک‌های کاربردی رانده می‌شوند.

### سازش

اسپرانتو زبانی کامل نیست و سعی در کامل بودن نیز ندارد. در عوض زبانی منعطف و مایل به سازش است چون که حتی یک گزینه درجه دومی که کار کند بهتر از ایده‌آلی است که هیچ‌گاه نتوان به آن دست یافت. شنیدن اینکه منتقدان می‌گویند اسپرانتو درخور اهداف انحصاری متقابل نیست و برای مثال از اینکه بسیار به زبان‌های اروپای غربی نزدیک است یا از علامت جمع *-j* و حالت مفعولی انتقاد می‌کنند، مضحک به نظر می‌رسد. این موضوع قابل توجه است که تقریباً همه زبان‌های پیشنهادی و تقسیم شده اصلاح شده از اسپرانتو (مانند ایدو) آن را نه کمتر، بلکه بیشتر بر پایه لاتین کرده‌اند.

اینکه اسپرانتو بر پایه زبان‌های اروپایی است درست است، اما غیر ممکن است که نماینده نسبتاً همه ۷۰۰۰ زبان دنیا باشد. حتی با تمرکز بر روی زبان‌های اصلی در انجمن به نتیجه‌ای می‌رسد که برای هیچ‌کس خوش‌آیند نیست. اصلاً زبانی که چینی، انگلیسی، هندی، روسی، و سواحلی را ادغام کند چطور به گوش می‌رسد؟ نتیجه یک مخلوطی می‌شود که به زبان‌های منبع شباهتی ندارد و مردم آن را زشت می‌خوانند. شنیده‌ام که لوژبان باید مخلوط زبان‌های اصلی دنیا باشد، اما همچنین شنیده‌ام که کلمات بر اساس یک کلمه‌ساز تصادفی شکل می‌گیرند. با نگاه به این زبان، هردو توضیحات قابل تأمل‌اند.

اسپرانتو ساده‌ترین زبان دنیا نیست، بلکه آسان‌ترین زبان دنیا توکی‌یونا با ۱۲۰ کلمه می‌باشد. اگرچه، آن زبان آنقدر ساده است که مکالمه با آن بسیار دشوار و فهم اینکه حتی شخص روبرو متوجه شده، غیرممکن است. اسپرانتو حتی منطقی‌ترین زبان دنیا هم نیست، بلکه لوژبان این‌گونه است. اگرچه، لوژبان آنقدر پیچیده

بدین صورت همیشه یک کسی هست که فکر می‌کند می‌تواند زبان را "بهبود" ببخشد. جر و بحث مداوم برداشت آشفتگی و بهم ریختگی را می‌دهد و دانش‌آموزان جدید را می‌وس می‌کند. حتی درباره این بحث شده که زبان ایدو اسپرانتو را تقویت کرده زیرا کسانی که می‌خواستند درباره اصلاح اسپرانتو بحث کنند آن را ترک کرده، و در عوض کسانی که باقی ماندند به ساخت جنبش کمک کردند. صرف زمان برای خواندن، نوشتن و سخن گفتن به اسپرانتو بسیار ثمر بخش‌تر از بحث درباره استفاده‌های فرضی آن است. به همین دلیل اگرچه همچنان کسانی هستند که سعی در اصلاح زبان، خصوصاً حالت مفعولی و جنس دارند، بسیاری از کاربران در حقیقت مشغول استفاده از زبان هستند و درگیر این مسائل نمی‌شوند.

در عوض، ایدو هیچ گونه اساس رسمی ندارد و همیشه برای اصلاح باز است، که این موضوع در نهایت منجر به از بین رفتن این زبان شد. آنها ایدو را مانند یک اتومبیل در نظر می‌گرفتند، چیزی که در حال تغییر مداوم و طراحی مجدد برای بهبود یافتن است. شوربختانه، هیچ ایده مشترکی از اینکه زبان بی‌نقص چیست وجود ندارد و به نظر می‌رسد که کامل کردن زبان به مانند تعقیب یک رنگین کمان است. تعداد کمی از طرفداران اولیه زبان ایدو به حمایت از آن ادامه دادند، اما اکثریت زبان خود را ساخته یا از بحث‌های بی‌انتهای زده شدند. زبان شروع به تقسیم شدن بین زبان اصلی و نسخه اصلاح شده کرد، که به ترتیب خود به زبان‌های بیشتر و کمتر اصلاح شده تبدیل شدند. یک تقسیم بزرگ در سال ۱۹۲۶ بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران مرگ جنبش را رقم زد. آنها حتی متوسل به اعمال یک دوره ثبات ده ساله شدند که چندین بار نیز تمدید شده و در اصل تکرار *fundamento* بود که آنها به شدت از آن انتقاد می‌کردند.

### نتیجه‌گیری

پس چرا اسپرانتو موفق‌ترین زبانی است که تا به حال اختراع شده است؟ کمی خوش‌شانسی از لحاظ زمان‌بندی، که در آن زمان دنیا در آخر قرن نوزدهم منتظر یک زبان بین‌المللی مشترک بود. مهم‌ترین کاری که زامنهوف انجام داد، کاری بود که نکرد. او عقب کشیده و به جای اینکه نقش خدا را داشته باشد و درستی و نادرستی‌های زبان را حکم کند، به جامعه فرصت داد زبان را توسعه دهد. او در برابر میل دخالت در زبان یا تلاش برای کاسه زهرآلود کمال خودداری کرد. مهم‌ترین عنصر موفقیت این حقیقت بود که استفاده از زبان اولویت دارد. در دنیای آرمان‌گرایانه و فرضی زبان‌های فراساخته، اسپرانتو بسیار کاربردی است، کدام زبان فراساخته دیگری حاوی شعر در اولین چاپش بود؟ من اسپرانتو را به دلیل دوست داشتن ایده زبان بین‌المللی آموختم، اما به دلیل جامعه آن باقی ماندم.

منبع: لینک

<https://teokajlibroj.wordpress.com/2018/03/11/kial-esperanto-estas-la-plej-sukcesa-konstruita-lingvo/>

مترجم: علی مرادی

است که تنها کتاب گرامر آن بیش از ۶۰۰ صفحه است و اینکه آیا کسی این زبان را روان صحبت می‌کند نیز مشکوک است. در عوض اسپرانتو با این مشکلات سازش می‌کند تا زبانی ساده و منطقی بسازد اما به افراط کشیده نشود. اسپرانتو مایل به قربانی کردن خلوص برای کاربرد است. اسپرانتو حتی به کاربران امکان این را می‌دهد که سادگی یا منطق را ترجیح دهند، برای مثال برای "دکتر" دو کلمه وجود دارد یکی "doktoro" که ساده و یادگیری آن آسان است و یکی هم "kuracisto" که منطقی است چون از فعل انگلیسی "cure/heal" به همراه پیشوندی که شغل را نشان می‌دهد، می‌آید.

به همین صورت، اینترلینگوا بیشتر بر پایه لاتین، ولاپوک آلمانی‌تر، و اسلوبو بیشتر اسلاوی است، اما اسپرانتو مایل به سازش با این مشکلات است تا زبانی بسازد که همه گویش‌وران این گروه‌ها را جذب کند. منتقدان به خوبی متذکر می‌شوند که اسپرانتو به دلیل اینکه از الفبای لاتین بهره می‌برد کاملاً بی‌طرف نیست، اما تنها راه کاملاً بی‌طرف بودن ساخت یک الفبای جدید است، که با ساده بودن این زبان برای یادگیری مغایرت دارد. زبان سازش‌گری که مردم در حقیقت آموخته و از آن استفاده می‌کنند بسیار بهتر از یک زبان "بی‌نقص" است که تنها بر روی کاغذ وجود دارد. یک زبان کارا که بی‌نقص نیست، بهتر از ایده بی‌نقص یک شخص است که اصلاً از آن استفاده نشده است.



کنگره بین‌المللی جوانان اسپرانتودان سال ۲۰۱۵، ویسبادن، آلمان

### اصول ۱۶ گانه

یکی از مهم‌ترین چیزهایی که به رشد اسپرانتو کمک کرد، اگرچه اکثر از آن چشم‌پوشی می‌کنند، *fundamento* (اصول ۱۶ گانه اسپرانتو) می‌باشد. در سال ۱۹۰۵، اعلان شد که هسته اسپرانتو غیر قابل تغییر است. برخی درباره این مسئله انتقاد کردند و آن را بسیار مستحکم و باعث از بین رفتن انعطاف اسپرانتو دانستند، اما در حقیقت این اصول به اسپرانتو قوت بخشید. آنقدری که برای برخی بحث درباره نکات فنی زبان مهیج است، به همان اندازه نیز بی‌ثمر هستند. صرف ساعت‌ها صحبت کردن درباره اینکه زبان می‌توانست یا باید چگونه باشد بهتر است صرف استفاده و ساخت فرهنگ و جامعه زبان شود. هیچ کس نمی‌خواهد زبانی را یاد بگیرد که فکر کند بعدها تغییر خواهد کرد و آنها باید از اول شروع کنند. بحث‌های پیرامون اصلاح زبان بی‌انتهای هستند زیرا زیبایی و کمال ایده‌هایی ذهنی هستند که هیچ کس با آنها موافقت نمی‌کند،



# دور دنیا در ۷۹ روز

قسمت سی و یکم

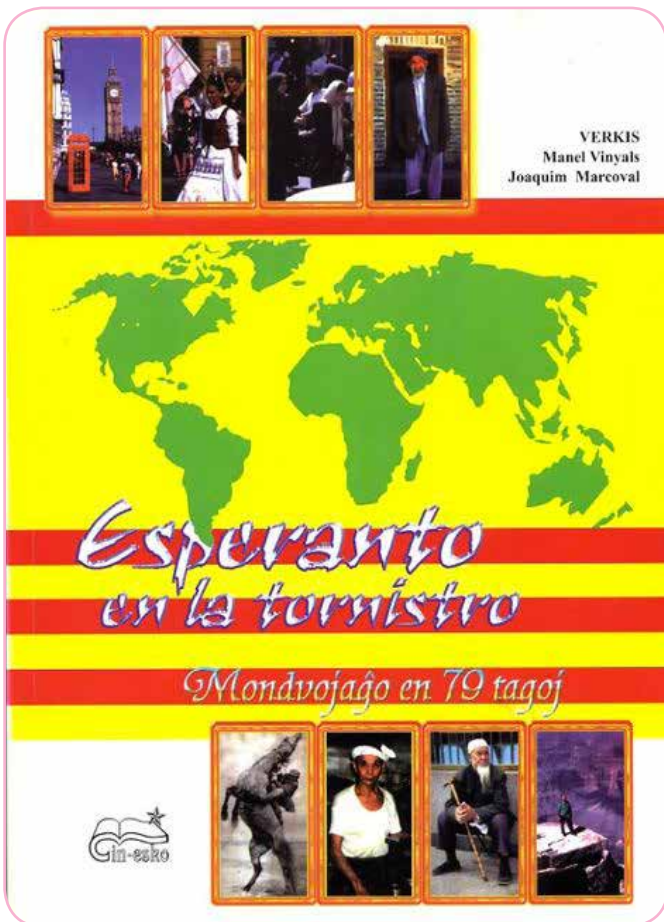
ترجمه: سیمین عمرانی

## رئیس گوردون

### روز هفتاد و هشتم

چند روزی است که اندرس توی گوش من می‌خواند، که ما باید بالا برویم و با گوردون صحبت کنیم، چون او واقعاً در کشتی ملکه الیزابت ۲ یک سازمان واقعی را هویت می‌بخشد و تمام کسانی که با او صحبت کرده‌اند با تعجب و احترام به این نکته اشاره می‌کنند. این قضیه زیاد خیالی نبود بلکه برای اشخاص مهم و آدم‌های برجسته‌ای که حضورشان باعث معروف شدن کشتی می‌شود یا ثروتمندانی که به ازاء هر روز مسافرت ۱۰۰۰ دلار پرداخت می‌کردند می‌توانست واقعیت داشته باشد.

گوردون مک کی (Gordon Mackay) مردی است با ویژه‌گی‌های زنانه، بلند قد، بلوند، با موهای کمی بلند که به کمک ژل مو صاف و لخت شده‌است. لباس پوشیدن او قابل سرزنش نیست شلوار مشکی، پیراهن سفید و جلیقه و پاپیونی که خیلی قشنگ گره زده شده است. به کفش‌هایش نمی‌توان نگاه کرد چون برق آن‌ها چشم آدم را کور می‌کند. او در یک طرف صندلی بزرگ و پهنی نشسته است و پشت‌اش را به دیوار تکیه می‌دهد، پاها را روی هم انداخته و دست‌ها را به شکل صلیب روی زانو می‌گذارد. گوردون خودش یک مؤسسه و بنگاه است و از ۴۳ سال قبل (و به قول خودش ۴ میلیون مایل) در کشتی بوده و کار کرده است. یک زندگی کامل. او تعریف می‌کند بیش‌ترین ترس او رفتن به جنگ در جزایر مالوینا Malvina بود. جزایر فالکلند مال انگلیسی‌ها بود. آن‌ها ۴۰۰۰ سرباز و ۴۰۰ تن ساز و برگ جنگی انتقال می‌دادند و پنجره‌ها را پوشانده بودند تا مردم آن‌ها را نبینند، و او گفت که در کشتی میان پرسنل احساس فشار می‌کند. او برحسب عادت، مراقب نظامیان بود. بندر پونتا آرناس Punta Arenas بندر پشتیبانی ناوگان دریایی بوده، روستای اندرس در شیلی در نقش یک بیمارستان مرکز سرویس جاسوسی بود. ژنرال پینوشه رئیس جمهور شیلی، و به‌قولی مغز متفکر دیکتاتور آرژانتین، همسایه و هوادار خود را کنار گذاشت و از انگلیسی‌ها حمایت نمود. پشتیبانی از دیکتاتور معروف که



ساخته و پرداخته فرا دامو Fera Damo بود قابل درک است. — خوشبختانه، آن فقط ۲۸ روز طول کشید. زمستان بود و همه جا از سرما یخ زده و منجمد شده بود و اگر بیش‌تر طول می‌کشید ما همه مرده بودیم.

ما درباره کاپیتان پورتت Portet پسر و فرزند مهاجر کاتالونیایی که ابتدا در فرانسه و سپس در انگلستان به مدت چند سال ریاست این کشتی را بر عهده داشت، سوال می‌کنیم.

— او کاپیتان خوبی بود، ولی خیلی دست به عصا راه می‌رفت و محافظه‌کار بود. من ارتباط کمی داشتم، اما کاپیتان خوبی بود.

سرگذشت زندگی او در رابطه با اشخاص مهم از آلفونسو بوربون

آخرین شانس خود را امتحان کنند. ما فقط ۱۰ دلار شرط بندی کردیم - طبق معمول - چون برای ولخرجی بیش از خرج و هزینه کردن به زمان احتیاج داریم. در همین حین مردی در کنار ما هم‌زمان با دوتا دستگاه دارد بازی و قمار می‌کند. واقعاً که بعضی آدم‌ها خیلی پول دارند!

آسیب و انحراف در عمل‌کرد عادی مصرف آب "Une carafe d'eau, s'il vous plaît" (یک لیوان آب، اگر براتون ممکنه) این جمله در هر رستوران فرانسوی برای نوشیدن تکرار می‌شود و بدون هیچ مسئله‌ای و مجانی به افراد داده می‌شود. در ایران همه جا آب عرضه می‌کنند: در خیابان، توی بازار، داخل بانکها و غیره. و البته در رستوران‌ها هم رایگان است. در چین بر حسب عادت متداول به محض این‌که آدم می‌نشیند به او چای تعارف می‌کنند، و در هتل‌ها آب (عموماً گرم) و چای هیچ‌وقت نایاب نمی‌شود. در ترکیه در همه پارک‌ها و باغ‌ها و حتی هتلی که در آن اقامت داشتیم چشمه‌های سنگی یافت می‌شود. در کنار ماشین‌های اتوماتیک نوشیدنی، سیگار و شیرینی، چند نفر هم برای آب و چای که مجانی بود ایستاده بودند.

در کشور ما، در سال‌های قبل مغازه‌های نوشابه فروشی معمولاً کوزه منقاری آب را روی بوفه می‌گذاشتند تا اگر مشتری خواست از آن آب بخورد. هیچ‌وقت از یک لیوان آب شیر از مردم دریغ نمی‌کردند. حالا همه‌ی این چیزها جمع شده است. با روی کار آمدن واحدهای بزرگ تجاری تولید نوشیدنی‌های تازه، قضیه به پایان رسید. اکنون به جای دوتا لیوان آب در بطری‌های ساده در بسته پلاستیکی، نوشابه‌هایی با مواد تازه‌تر یا گیلای شراب که کارهایی هم در تهیه آن‌ها صورت گرفته، اصرار دارند. چرا آب! بفرمایید از این نوشیدنی‌های خوشمزه! و برای این نوشابه‌ها که معمولاً توی بطری‌های شیشه‌ای، به همراه چند فقره شأن و ابهت و جاه و افتخار و از این جور مقوله‌های تبلیغاتی پر شده است پول هم می‌گیرند.

شرکت‌های بزرگ چند ملیتی تولیدکننده نوشابه‌های گازدار در حالی‌که می‌بینند آب معدنی چطور بازار آن‌ها را می‌بلعد در این عرصه تجاری بیش‌تر سرمایه‌گذاری می‌کنند، شاید وقت آن رسیده است که به جهانی بودن آب و هوا هم فکر کنند. وقتی ما وارد مغازه نوشابه فروشی می‌شویم برای نفس کشیدن و استنشاق هوا از ما پول نمی‌گیرند پس برای نوشیدن آب هم نباید پول بخواهند. آیا در عمل‌کرد عادی مصرف آب آسیب و انحراف بیش‌تری وجود دارد تا این‌که چنین مخارج و هزینه‌های گزافی برای چیزی که به همه تعلق دارد انجام گیرد؟ چیزی که در سرمنشأ اصلی خود این‌قدر نمی‌ارزد و هزینه‌ای در بر ندارد.

### موفق شدیم

روز ۱۷۹ ام

ساعت ۷ صبح از کشتی پیاده می‌شویم. برای حمل و ارسال

Alfonso Burbon گرفته تا سالوادور دالی Salvador Dali دامنه‌دار و گسترده بود. از او می‌پرسیم که آیا می‌تواند حکایت شگفت‌انگیزی درباره یکی از این افراد سرشناس تعریف کند. او شروع می‌کند، ولی ناگهان حرف خود را قطع کرده و مخالفت می‌کند، او نمی‌تواند. چنین آدمی وقتی ترغیب می‌شود که بتواند بمب اطلاعاتی یک روزنامه خبرچین جنجالی باشد. دست او را محکم می‌فشاریم و از جالب‌ترین آدمی که در کشتی با او آشنا شده‌ایم خداحافظی می‌کنیم.

ما هر روز با یکی ناهار می‌خوریم. دیروز با دوشیزه جوانی ناهار خوردیم و او مجبور شد صد دفعه برای ما تکرار کند که اهل کجاست، و آخر سر خسته از این همه تکرار، از ما خواهش کرد تا قلم و کاغذی به او بدهیم تا بتواند روی آن کلمه «برمودا - Bermudo» را بنویسد. ما هنوز هم تا الان احساس می‌کنیم که خیلی خریم. امروز با جاست نیومن ناهار می‌خوریم، نویسنده آلمانی که ظاهرش خیلی بهتر از آن‌چه که خودش اظهار می‌کند خوش‌گذران نشان می‌دهد. او تعریف می‌کند، که بدون پول در آلکانو Alkano در سالهای ۱۹۷۰ درست در پایان زمان خرید مزرعه بزرگی خریداری کرده و بر اساس طرحی که در ذهن داشته ناگهان همه‌ی آپارتمان‌هایش را در آلمان می‌فروشد. بیش از ۶۰۰ دستگاه آپارتمان می‌سازد که بزرگ‌ترین عملیات ساختمان سازی ضد زلزله در تمام طول زندگی‌اش بوده و به همین خاطر هم از آن زمان تا حالا بدون آن‌که کار کند زندگی را گذرانده است. او کتابی هم درباره بازی گلف نوشته است و ما درباره سرگی گارسیای پسر با او صحبت می‌کنیم. خودمان را مهم جلوه می‌دهیم و می‌گوییم که او در ۶۰ کیلومتری منزل ما اقامت دارد. وقتی از رستوران بیرون می‌آییم جون و کات زوج کهن‌سال اهل نیوجرسی از ما می‌پرسند که آیا در کشتی آتش‌سوزی رخ داده؟ یواخیم به آن‌ها گفت که آتش‌نشان است و این قضیه بر آن‌ها اثر کرد و خیالشان راحت شد. اوه، آتش‌سوزی حادثه خطرناکی است که این هم در نیویورک اتفاق افتاد.

یک واحد بزرگ تجاری لیستی از مسافران به ترتیب ملیت‌شان انتشار می‌کند. نزدیک به ۷۷۴ نفر آمریکایی و ۵۰۷ نفر انگلیسی - یا شاید هم بیش‌تر - و به ازاء هر یک نظامی، یک نفر از جامائیکا و کوبا و ۲ نفر روس وجود دارد. اما اسمی از اسپانیا و دو نفر کاتالونیایی نیست و هیچ چیزی راجع به آن‌ها نگفته‌اند. شاید ماها اصلاً مسافرت نکرده‌ایم و همه چیز در خواب بوده و خیالات و رومان داشته است.

با سخنرانی‌های تکراری پیتر دین درباره‌ی آدم‌کشی، احزاب سیاسی، سینما، موسیقی، و پازلی که در آخرین لحظاتی که داشت درست می‌شد و بر اثر نفرین شاید کسی یکهو خراب شد، روز را به پایان می‌بریم. مراسم عشاء ربانی ساعت ۵:۴۵ برگزار می‌شود و قمار در کازینو به مراتب پر قدرت‌تر از همه روزهای قبل برپاست. به احتمال واقع خیلی‌ها می‌خواهند

دادیم، حالا اگر آن‌ها نمی‌خواهند ما را بپذیرند این موضوع دیگری است. اگر چنین باشگاهی یک باشگاه آمریکایی بود، حتماً فروشگاه، عکاسی، مرکز توریسم، و دفتر ثبت داشت که به ازاء چند پوند کاری انجام می‌دادند اما ما در لندن هستیم و آن‌ها باید از سنت‌های خود محافظت کنند و - البته با شیطان صفتی - خوب هم آن را انجام می‌دهند. با خودمان فکر کرده بودیم که آن‌ها را به مسابقه اسب‌دوانی سنیا La Sénia (در کشور خودمان) دعوت کنیم، ولی بعد از چنین انزجار و نفرتی که در ما با این بی‌تفاوتی‌شان ایجاد کردند بهتر است بروند گم شوند. آن‌ها به چنین موقعیتی دست نخواهند یافت.

برای فردا بلیط از قبل رزرو کرده‌ایم، اما می‌خواهیم که آن را عوض کنیم و امروز به بارسلون برگردیم. قیمت بلیط‌های ما ۵۰ یورو است و این قیمت ما را به شک انداخت که شاید نشود آن‌ها را عوض کرد اما دوباره تصمیم گرفتیم که این پنجاه یورو را خرج کنیم و بلیط جدید بخریم. هرچیز پایانی دارد و اکنون سفر ما هم به آخر رسیده است. ولی ما پیش از هرچیز یک ساندویچ با آبجو و قهوه سفارش می‌دهیم. در لندن اشتهای ما باز می‌شود و این‌جا ساندویچ را با نان سفت و کاپوچینو را مثل ایتالیایی‌ها درست می‌کنند. بلیط ما ارزان قیمت بود و مطمئن از پرواز نبودیم ولی برخلاف ترس‌مان از این بابت بدون هیچ موردی هواپیما پرواز کرد و به زمین نشست. پس از پایان سفر مانل یک ساندویچ کوکوی سیب زمینی را سنتی نوش‌جان می‌کند چون هیچ‌جا یک دانه دیس پیدا نمی‌شود. ساعت ۹/۵ شب ساندویچ املت سیب زمینی به همراه آبجو در ایستگاه سانتس در بارسلون می‌خوریم، نان ساندویچ‌های مان با کره و روغن زیتون چرب و نرم شده و خیلی خوش‌مزه است.

بار و بنه سفرمان و این‌که نوبت اول را داشته باشیم شب قبل تدارک همه چیز را دیده‌ایم. بقیه مسافرها ساعت یازده پیاده خواهند شد. تا ایستگاه قطار یک تاکسی می‌گیریم، و از آن‌جا بلیط قطار تا لندن را می‌خریم. قصد داریم که قبل از ساعت ۹ صبح به باشگاه رفورم Reform برسیم تا شرط ۷۹ روز سفر دور دنیا را برده باشیم. ساعت ۷:۲۶ وارد واگنی که لب به لب از آدم پر بود شدیم و باید بایستیم. از پنجره‌های قطار سات همپتون را می‌بینیم. شهری کوچک اما بسیار قابل قبول برای ما.

سات همپتون هم‌چون یک ایستگاه خروجی انگلیسی به سمت اقیانوس اطلس ایفای نقش می‌کند. در وقت‌های دیگر اکثر مردم در خطوط کشتی‌رانی مسافری تا نیویورک، کار می‌کنند از همان‌هایی که ما با آن سفر کردیم. کشتی تایتانیک در همین جا لنگر انداخت و با غرق شدن آن به شکل قابل توجهی از تعداد ساکنان شهر کاسته شد. این حادثه شهر را اسف بار لمس کرد و هنوز هم در میدان، خیابان‌ها و موزه‌های شهر از آن یاد می‌کنند.

ساعت ۸:۴۲ ما به کلوب رفورم می‌رسیم، و ما تنها تر از دروازه‌بان تیم فوتبال بارسلونا در جایگاهش هستیم. در اطراف ما هیچ چیز به خاطرات آقای فوگ شباهت ندارد. به ویلی تنها ناجی ما در کلوب رفورم تلفن می‌کنیم، اما او جواب نمی‌دهد. به ما اطلاع می‌دهند که برای تعطیلات به ونزوئلا رفته و چند روز دیگر برمی‌گردد. برای رسیدن‌مان خواهش می‌کنیم که در جایی زمان را ثبت کنند ولی ما را قانع می‌کنند که این قضیه چندان مهمی نیست. بیرون می‌آییم. فکر کردیم که عضو کلوب مدرسه بارسلون شویم، مثل این‌که تنها راه حل این است ولی منصرف می‌شویم، چون مهم‌ترین چیز کاری بود که می‌بایست انجام دهیم و



Eĉ la plej malluma nokto finiĝos  
kaj la suno leviĝos



# گفت‌وگو با بابک سروش مدرس زبان اسپانیایی



گپ و گفت این شماره را با مشورت سردبیر محترم به آشنایی با یکی از اسپرانتودانان جوان اختصاص دادیم. هرچند ایشان ابتدا از انجام مصاحبه خودداری کرد، اما وقتی توضیح دادم یکی از اهداف این سلسله گپ‌وگفت‌ها آشنایی با همه طیف‌های فکری جهت پیشبرد اهداف اسپرانتوست، با حوصله به پرسش‌های ما پاسخ گفت. در ابتدا ممکن است دیدگاه و نگاه ایشان نسبت به اسپرانتو کمی متفاوت به نظر برسد، اما سطرهای پایانی این گفت‌وگو از علاقه قلبی‌اش به این زبان حکایت دارد.

## توانایی بالای اسپرانتو در ترجمه دقیق مفاهیم

سر کلاس جغرافیا نامش را شنیده بودم. هرچه فکر کردم نام زبان یادم نیامد. با کمی بازی با کلمات در جست‌وجوگر گوگل، به یاد «آسان‌ترین زبان دنیا» افتادم. این عبارت را جست‌وجو کردم و به واسطه ویکی‌پدیا به وبلاگ انجمن اسپرانتوی ایران وصل شدم. مطالب زیادی در آنجا بود که بعد از خواندن‌شان خیلی هیجان‌زده شدم و از ایده زبان جهانی خوشم آمد. چیزهایی را که خوانده بودم با مادرم مطرح کردم و با تشویق و حمایت ایشان روبه‌رو شدم. من همان روز با شماره تلفنی که از وبلاگ انجمن برداشته بودم تماس گرفتم. پشت خط با یکی از مهربان‌ترین صداهاى جهان مواجه شدم که در جوابم گفت: سلام بر شما! آقای ترابی بود؛ نویسنده همان وبلاگ. با ایشان صحبت کردم و به بهترین شکل ممکن پاسخ سوالاتم را گرفتم. به جرات می‌گویم این برخورد عالی و این همه حوصله آقای ترابی در گفت‌وگو با من خود به‌تنهایی عاملی شد تا بیشتر جذب فراگیری زبان اسپرانتو شوم. از ایشان خواهش کردم که جلساتی برای یادگیری ترتیب دهند که ایشان هم لطف کردند و کلاس من با خانم عمرانی در دفتر سابق انجمن (دروازه دولت) برگزار شد. این طور بود که وارد دنیایی

برای آشنایی بیشتر خوانندگان، لطفا خودتان را معرفی بفرمایید.

بابک سروش هستم. متولد سال ۱۳۶۸، فارغ‌التحصیل کارشناسی زبان اسپانیایی از دانشگاه آزاد تهران شمال، ساکن شهرری، مدرس زبان اسپانیایی، راهنمای گردشگری ایران و به صورت تخصصی به عنوان راهنمای سایت‌های گردشگری ادیان یهودیت و مسیحیت مشغول فعالیت هستم.

**چطور با اسپرانتو آشنا شدید و آن را آموختید؟**

سال دوم دبیرستان بودم و با آقای بخشنده درس جغرافیا داشتیم. اگر اشتباه نکنم سال ۸۳ یا ۸۴ بود. یک بار ایشان سر کلاس مثالی زدند و از زبانی صحبت کردند که مجموعه‌ای از زبان‌هاست و از آن به عنوان آسان‌ترین زبان دنیا نام می‌برند. اسم زبان را هم گفتند: اسپرانتو. شاید کل صحبت ایشان بیشتر از یک دقیقه هم طول نکشید ولی عبارت آسان‌ترین زبان دنیا در گوشه‌ای از ذهن من نشست. تابستان سال ۸۶، قبل از قبولی در دانشگاه، یک روز به صورت اتفاقی به یاد زبانی افتادم که سه سال قبل

جدید شدم؛ دنیایی که برای من هنوز پر از ناشناخته‌ها بود.

خیلی‌ها تصور می‌کنند اسپرانتو زبان ساده‌ای است، همان‌طور که دبیر شما آن را این‌گونه معرفی کرد. شما برای یادگیری اسپرانتو با چه چالش‌هایی روبه‌رو بودید؟ به عبارت دیگر فکر می‌کنید یادگیری کدام مباحث سخت‌تر است؟

اسپرانتو به دلیل ساختارمند بودن و نداشتن استثنا در دستورزبان‌ش به زبانی آسان شهرت یافته. در اینجا بد نیست بین فرآیند و سرعت یادگیری یک زبان تفاوت قائل شویم. آیا سرعت فراگیری اسپرانتو نسبت به سایر زبان‌ها بیشتر است؟ قطعاً همین‌طور است. اما با توجه به تجربه خودم در آموختن چند زبان، می‌توانم بگویم که فرآیند زبان‌آموزی به خودی خود مسیری دشوار است و نیاز به تلاش، تمرین و دقت دارد. در این بین آسان بودن یک زبان از نظر دستور، صرفاً سرعت فراگیری را افزایش می‌دهد. آسان‌ترین زبان دنیا چیزی به دور از واقعیت فرآیند پیچیده زبان‌آموزی است. به همین خاطر اشخاص علاقه‌مندی هستند که با اشتیاق به اسپرانتو روی می‌آورند اما خیلی زود از ادامه راه منصرف می‌شوند. در این بین عده‌ای هم هستند که به صرف علاقه به ایده اصلی زبان جهانی فقط با اسپرانتودانان معاشرت و نشست و برخاست می‌کنند. در جهان اسپرانتو به هر دو دسته این افراد که آشنایی سطحی با زبان داشته و از راه اختصاص داده‌اند: سالوتیست، به معنی کسی که دانش زبانی‌اش بیشتر از سلام و احوالپرسی نیست! این البته یک پدیده جهانی است و در همه کشورها دیده می‌شود.

برای من یادگیری اسپرانتو زمانی اتفاق افتاد که زبان اسپانیایی می‌آموختم و فکر می‌کنم بیش از هر چیز در یادگیری کلمات و عبارات کند بودم.

سخت‌ترین مبحث در یادگیری هر زبانی به ویژگی‌ها و توانایی‌های ذهنی زبان‌آموز بستگی دارد و در هر فرد متغیر است. اما این‌که گفته می‌شود اسپرانتو را به آسانی و در مدت مثلاً سه ماه بیاموزید بیشتر جنبه پروپاگاندايي و تبلیغاتی دارد. اسپرانتو یا خیلی از زبان‌های دیگر را در مدتی کوتاه تا سطحی که ما ایرانیان می‌گوییم «منظورمان را برسانیم» می‌توان یاد گرفت، اما هدف از یادگیری هر زبانی تسلط تا اندازه‌ای است که پاسخگوی جنبه‌های مختلف زندگی باشد. رسیدن به این سطح تلاش، تمرین، صرف زمان و مطالعه زیاد می‌طلبد و به هیچ وجه آسان نیست، حتی در اسپرانتو!

از فعالیت‌هایی که در زمینه اسپرانتو انجام دادید و

می‌دهید برایمان بگویید.

فعالیت‌های زیادی در زمینه اسپرانتو انجام ندادم. یعنی طرح‌ها و ایده‌هایی بود که به دلایل زیادی از جمله نبود زیرساخت مناسب برای فعالیت‌های گروهی به سرانجام نرسید. همان‌طور که می‌دانید اکثر فعالان زبان اسپرانتو در ایران به صورت افتخاری و داوطلبانه و در وقت آزادشان فعالیت می‌کنند. خود این امر محدودیت‌های زیادی ایجاد می‌کند. نبود بودجه کافی و درآمدزا نبودن این زبان هم خود مشکل دیگری است. هرچند معتقدم از طریق زبان اسپرانتو هم می‌شود درآمد کسب کرد. به هر حال، از ایده‌های خام سال‌ها پیش من استقبال چندانی صورت نگرفت. به طور کلی من چند گلگشت خیلی محدود، چند بازدید از موزه‌های شهر تهران و یکی دو کافه‌نشینی ترتیب دادم.

ارزیابی‌تان از فعالیت‌های انجمن اسپرانتوی ایران چیست؟

انجمن اسپرانتوی ایران از قدیمی‌ترین انجمن‌های اسپرانتو در خاورمیانه و آسیاست. این انجمن فراز و فرودهای بسیار به خود دیده و در دوره‌هایی عملاً منحل و سپس احیا شده است. مایه تأسف است اگر دستاوردهای اسپرانتودانان ایرانی تنها به انتشار بیش از چند جلد کتاب (غالباً ترجمه) خلاصه شود. در دو سه دهه اخیر جدای از برخی ترجمه‌ها از آثار کلاسیک ایران توسط یکی دو نفر از اسپرانتودانان مطرح، شاید بزرگ‌ترین کار انتشار فرهنگ اسپرانتو به فارسی شادروان عارف آذری و همین مجله سبزاندیشان است. البته با بررسی این مجله باز به همین نکته برمی‌خوریم که شمار نویسندگان سبزاندیشان از انگستان یک دست بیشتر نیست و مطالب، تنوع چندانی ندارند.

انجمن اسپرانتوی ایران در زمینه پرورش استعداد‌های جدید هم پویا نیست. اغلب کارهای آموزشی به صورت خودجوش، سلیقه‌ای و عمدتاً توسط مهندس ممدوحی انجام شده. البته اقدام ایشان در این راه به‌خصوص آموزش اسپرانتو در یکی از آموزشگاه‌های زبان وابسته به دانشگاه شایسته تقدیر است. اما آموزش بدون آینده‌نگری و برنامه‌های درازمدت مثل ترجمه کتب و ساخت محتوای آموزشی و کارهایی از این دست، نتیجه مطلوبی در پی نخواهد داشت. کسی که زبانی را تا سطحی بیاموزد و پس از آن کاری مرتبط با آن زبان نداشته باشد، رفته‌رفته دلسرد و بی‌انگیزه خواهد شد.

به نظر من، تاریخ معاصر انجمن اسپرانتوی ایران به قبل و بعد از مهاجرت آقای ترابی تقسیم می‌شود! به چنین سازمان و دستگاه شخص‌محوری که با نبود یک شخص از

می آیند و می بینند این زبان استفاده خاصی ندارد و می روند. تا به امروز هر کار و فعالیتی در این راستا انجام شده، از فرهنگ آقای آذری گرفته تا ترجمه های آقای صیادپور و امثال ایشان و حتی به وجود آمدن این مجله کار شخص بوده و نه یک هدف جمعی. شخصی آمده، با توجه به دانش خود و امکانات و به سلیقه شخصی در حد توانش کاری را انجام داده و رفته و بعد از آن هم هیچ کسی نبوده تا جای آن شخص را بگیرد و آن راه را ادامه دهد. نتیجه این شکل کار کردن پدید آمدن طفل های یتیمی مثل فرهنگ آقای آذری است که سال هاست در انتظار برطرف شدن نواقصش هستیم.

من در حد مشورت دادن و گفتن نظرات شخصی ام که الزاماً همه شان درست هم نیست می توانم کمک کنم و از گفت و گو و بحث دریغ نمی کنم و همین مقدار هم از دستم برمی آید.

**آیا از شرکت در همایش ها و یا میزبانی اسپرانتودانان خاطره ای دارید که بخواهید آن را برای ما تعریف کنید؟**

طی این چند سال در دو همایش بین المللی شرکت داشتم؛ کنگره اسپرانتوی ایران و آرکونس لهستان. در مجموع دو تجربه کاملاً متفاوت بود. تجربه لهستان با توجه به امکانات، بودجه، محل برگزاری و ... برنامه با کیفیتی بود که نکات آموزنده کم نداشت. البته در آرکونس هم چیزی که توجه من را خیلی به خود جلب کرد باز همان سنت دیرینه اسپرانتودانان جهان است که برای هم از اهمیت اسپرانتو صحبت می کنند و برای اسپرانتو هورا می کشند. صحبت من این است که هر کس اسپرانتو می آموزد خود به اهمیت این زبان واقف است. حالا اگر بیاییم و باز از اهمیت زبان بین المللی بگوییم و تمام انرژی ما مصروف این امر شود، به جای کلی برنامه و پروژه های خوبی که می توان انجام داد، این صرفاً اتلاف وقت است. به هر حال جامعه جهانی اسپرانتودانان این طور ترجیح داده است که بیش از نیمی از عمر خود را صرف هورا کشیدن برای اسپرانتو و زاننهوف و بازگو کردن داستان زندگی زاننهوف و اهمیت و چرایی این زبان کند.

یادم می آید در تجربه کلاس های دانشگاه آدام میتسکیویچ لهستان هم عیناً همین اتفاقات رخ داد. یعنی رشته ای که قرار بود در سطح دانشگاهی برگزار شود و بار علمی بالا داشته باشد و شاید آدم هایی را بار بیاورد که به آینده زبان کمک کنند محفلی شده برای یادآوری و مرور نکات این چینی و بازهم صحبت از اهمیت اسپرانتو برای کسانی که خود به ارزش این زبان واقف بودند. امیدوار بودم حداقل

مسیر خود خارج شود اصولاً انجمن نمی گویند. بعد از آن هم شاهد سخنرانی ها و دوره های هاستیم که بیشتر به دید و بازدید شباهت دارند تا کاری مفید در راستای پیشرفت اسپرانتو در ایران.

البته جا دارد در اینجا اشاره ای داشته باشم به اولین کنگره اسپرانتوی ایران که با زحمات فراوان مهندس شفیع به ثمر رسید، اما نتیجه ای جز زیان مالی سنگینی که به ایشان وارد شد نداشت. دلیلش هم واضح است، کسی به ایشان آن طور که باید در برنامه ریزی و سایر موارد کمک نکرد و اصولاً مثل سایر جلسات و گردهمایی ها تبدیل به محفلی برای صحبت اسپرانتیست ها درباره اهمیت زبان اسپرانتو شد!

**شاید برای مواردی که برشمردید نیاز به نیروهای جوان و بانگیزه باشد. چرا خود شما پا پیش نمی گذارید؟ الان هم که انتخابات انجمن نزدیک است. اصلاً جای دور نرویم، فکر نمی کنید همکاری شما بتواند رونق بیشتری به مجله دهد؟**

من سال هاست از اسپرانتو و کارهای مربوط به آن کناره گیری کرده ام. شاید بشود این طور گفت که فقط مدت کوتاهی حضور داشتم و با توجه به ارزیابی هایی که از این جریان کردم ترجیح دادم کلاً در این راه قدم نگذارم. شما از مجله گفتید، با روندی که جنبش اسپرانتو در ایران به جلو می رود بعید نیست تا چند سال آینده دیگر خواننده و مخاطبی باقی نماند. بنیانگذاران انجمن اسپرانتو در دهه ۷۰ که روزی اعضای انجمن جوانان بودند نتوانستند به همان تعداد خودشان اسپرانتیست جوان تربیت کنند. این گونه است که در انتخابات های هر دوره انجمن اسامی تکرار و گاهی فقط عناوین شان عوض می شود. آمدن نفر جدید در این بین در حالی که اندیشه و خط مشی فکری سایرین تغییر نکرده دردی را دوا نمی کند. این روند سال هاست تکرار می شود. خوب به یاد دارم این اواخر حتی به اعضای برمی خوردم که قادر به معرفی ساده خود به زبان اسپرانتو نبودند و نمی توانستند یک جمله کامل و بدون ایراد بر زبان آورند ولی چون کسی نبود، کاندیدا شدند و رای آوردند. با این شرایط چیزی از پیش نخواهد رفت.

باید چشم اندازی فراتر از انتشار مجله، دور هم جمع شدن و سخنرانی های خودمانی چند نفره داشت. باید به روش های آموزشی خوب، فضای آموزشی، حتی اجاره ای در آموزشگاه ها و خانه های فرهنگ، برگزاری مرتب کلاس ها و دوره ها در سطوح مختلف حتی برای یک نفر فکر کرد. از طرف دیگر باید برای خروجی این کلاس ها برنامه های مشخصی داشت. در غیر این صورت عده ای از سر کنجکاو



بعد از سال‌ها تشکیل این دوره‌ها و اقدامات انجام‌شده در کشورهای مختلف و بعد از این همه کنگره جهانی و ملی در سطح دنیا حداقل یکی دو متد برای یادگیری زبان اسپرانتو و همچنین تدوین روش‌های تدریس استاندارد برای آموزگاران این زبان انجام شود، چیزی که همسنگ و همتراز روش‌های آموزشی سایر زبان‌ها باشد. حتی در این باره بارها با خیلی از مطرح‌ترین شخصیت‌ها در سطح بین‌المللی هم صحبت کردم اما استقبال چندانی ندیدم. البته این اواخر از خانم عمرانی شنیدم که کاری توسط ایشان و گروهی از همکارانشان در دست انجام است و امیدوارم این کار با کیفیت قابل قبول و مشابه و همتراز متدهای برتر دنیا که برای آموزش زبان‌هایی مثل انگلیسی و آلمانی و فرانسه به کار گرفته می‌شود باشد. به هر حال اسپرانتو زبان است و ساز و کار مغز انسان برای یادگیری هر زبان جدیدی چیزهایی می‌طلبد که در علم آموزش این چیزها استاندارد دارد.

**دوست داریم ما را مهمان مطلبی به اسپرانتو کنید. هر چیزی که فکر می‌کنید می‌تواند برای خوانندگان ما جالب باشد.**

خیلی دوست داشتم که ممکن بود تا شما و خوانندگان‌تان را مهمان قطعه‌ای موسیقی از گروه کایتو می‌کردم. البته چون این امکان وجود ندارد پیشنهاد می‌کنم عبارت *Mi memoras* را در یوتیوب و یا گوگل سرچ بفرمایید و از موسیقی گروه کایتو لذت ببرید.

حالا که صحبت از گروه کایتو شد فرصت را مغتنم می‌شمارم تا به اقدامات و فعالیت‌های مهم و مفیدی که در سطح جهانی در راستای غنی کردن محتوای فرهنگی زبان اسپرانتو صورت گرفته اشاره کنم که در جهان اشخاص و گروه‌هایی هم هستند که دارند راه درست و سازنده‌ای را طی می‌کنند. امیدوارم ما هم در ایران الگوهای خوب را شناسایی کنیم و راه‌شان را ادامه دهیم و حتی خودمان روزی الگوی خوبی شویم برای سایرین در اقصی نقاط جهان.

متن ترانه *Mi memoras* را به‌شخصه خیلی دوست دارم و امیدوارم به پیام صلح و دوستی که در شعر این آهنگ تقریباً پنج دقیقه‌ای نهفته است خوب دقت کنیم و با هم دنیای بهتری را بسازیم.

**آیا شما یادگیری اسپرانتو را به اطرافیان‌تان توصیه می‌کنید؟**

بله، حتماً پیشنهاد می‌کنم. اسپرانتو به خودی خود ویژگی‌هایی دارد که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آنها گذشت.

اسپرانتو موجب پیشرفت ذهن در فرآیند یادگیری می‌شود. برای خود من توانایی بالای این زبان در ترجمه و انتقال دقیق و خیلی خوب مفاهیم و مطالب یک حسن بزرگ محسوب می‌شود که در معرفی اسپرانتو به سایرین از این ویژگی‌ها حرف می‌زنم. در عین حال با دوستان و مخاطبانم خیلی صادق هستم. چند نفری از دوستانم هم شروع به یادگیری کردند ولی همه به دلیل ضعف‌های آموزشی جذب نشدند و بعد از مدتی کلاس‌ها و دوره‌ها را رها کردند و دیگر حرفی از اسپرانتو نزدند.

**چیزی هم هست که نرسیده باشیم و دوست داشته باشید اینجا بیان کنید؟**

فقط اضافه می‌کنم که پیشرفت اسپرانتو در سطح جهانی نیازمند یک آسیب‌شناسی کوتاه ولی عمیق است و پس از آن باید دست از درجا زدن برداشت. تعداد روزنامه‌ها، مجله‌ها، تلویزیون‌ها و سایر چیزهای دیگر که در جلسات معرفی زبان اسپرانتو به مخاطبان لیست‌وار گفته می‌شود مخاطب جذب نخواهد کرد، کما این‌که تا به امروز این اتفاق نیفتاده و از این پس هم نخواهد افتاد. باید مسیری طراحی شود که هر اسپرانتیستی از ابتدای ورود تا پس از یادگیری درگیر این راه و مسیر باشد و با در ارتباط بودن با جامعه اسپرانتودانان حس پویایی را تجربه کند، حس پیشرفت و بالندگی را؛ این‌گونه است که می‌توان از سرخوردگی کسانی که می‌آیند و یاد می‌گیرند و می‌خواهند که بمانند جلوگیری کرد.

طراحی این جامعه هم کار زیاد دشواری نیست. تنوع در برنامه‌ها، پاسخ‌گویی به سلیق و نیازهای مختلف اعضای انجمن و جامعه، بودن برنامه‌های آموزشی و تفریحی و کمک خواستن و درگیر کردن تک‌تک اسپرانتودانان فعلی با توجه به توانمندی‌هایشان در امور کمک خیلی بزرگی است برای بهبود وضعیت موجود و می‌توان به سمتی رفت که به همکاری‌های بین‌المللی و حتی انجام پروژه‌های خیلی بزرگ‌تر هم بینجامد. نیازی نیست تا منتظر دفتر انجمن جهانی ماند، چون سیاست‌گذاری‌های انجمن جهانی ظاهراً ثابت است و با توجه به سیر تاریخی‌اش نمی‌توان به امید سازمانی ماند که ساکن است. اگر خیلی قلبمان برای اسپرانتو می‌تپد و نگران آینده این زبان هستیم، خودمان دست به کار شویم.



ماجرای تد کزینسکی یکی از مشهورترین بمب‌گذاران زنجیره‌ای تاریخ آمریکا

# یونابامبر

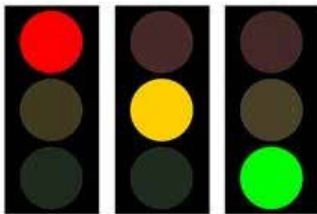
توجه داشته باشید که این مقاله تنها مقدمه‌ای کوتاه درباره این موضوع می‌باشد و اتفاقات و داستان کامل را بیان نمی‌کند.

تد شغل خود را به عنوان استاد ریاضی رها کرد و زندگی درویشانه‌ای را در جنگل لینکولن، مونتانا پیش گرفت که در آنجا فوراً شروع به فرستادن پاکت‌های کوچک بمب به مکان‌هایی که از نظر او نتیجه "جامعه صنعتی" (شرکت‌های کامپیوتری و تکنولوژیکی و فرودگاه‌ها) بودند، کرد.



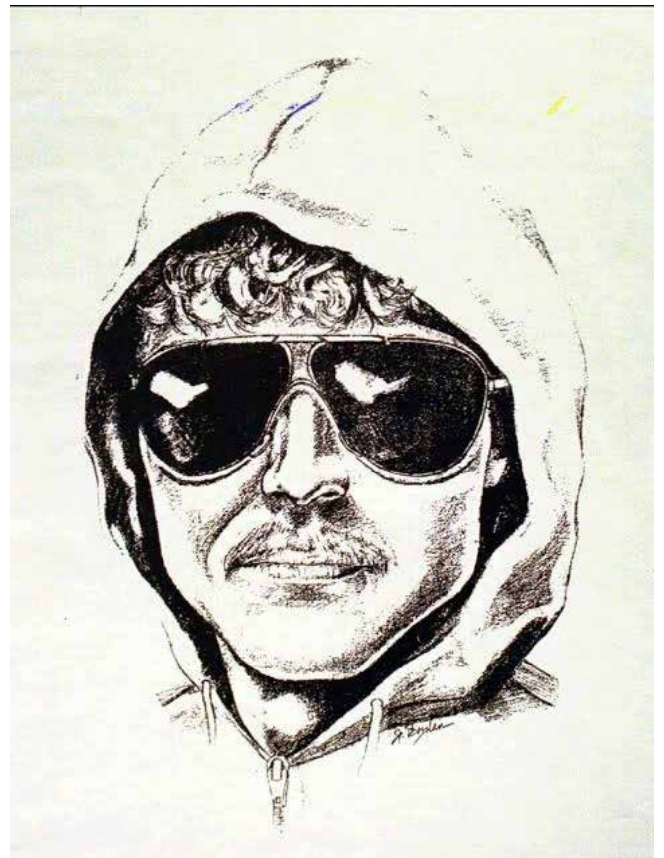
تد کزینسکی استاد جوان ۲۶ ساله در دانشگاه برکلی، ۱۹۶۸.

کزینسکی بیانیه‌ای به نام "جامعه صنعتی و آینده آن" نوشت که در آن اظهار می‌کند که تکنولوژی نشأت گرفته از انقلاب صنعتی رفتار انسان را تغییر داده و استقلال انسان را محدود می‌کند. به گفته تد مشکل در این است که استفاده متداول از تکنولوژی باعث می‌شود انسان‌ها بر اساس قوانین عمل کنند و این مسئله به جای کمک و افزایش توانایی انسان‌ها، آن‌ها را به فرمانبرداری سوق می‌دهد.



او مثال چراغ راهنما را به پیش می‌کشد، که وقتی چراغ قرمز را دیدید باید توقف کنید و وقتی چراغ سبز را دیدید باید حرکت کنید.

تئودور جان کزینسکی (یا تد کزینسکی) تروریست مشهور بود که از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۵ در آمریکا فعالیت می‌کرد. تد کزینسکی به مدت ۱۷ سال فعالیت کرد و در این مدت ۳ نفر را کشته و ۲۳ نفر را مجروح کرد. او به دلیل حمله به شرکت‌های تکنولوژیکی، اما اکثراً دانشگاه‌ها و فرودگاه‌ها، با پاکت‌های بمب کوچک معروف شد و به همین دلیل اف بی آی از کلمه اختصاری "Unabomb" یا "University and Airline Bomber" (بمب‌گذار دانشگاه و فرودگاه) استفاده کرد، و بعدها در رسانه‌های تلویزیونی او را با نام "Unabomber" خطاب می‌کردند.



عکس مشهور "Unabomber" که در رسانه‌های تلویزیونی پخش شد. این عکس را کسی کشیده است که او را در حال بمب‌گذاری در نزدیکی شرکت کامپیوتری دیده بود. به گفته اف بی آی به خاطر این عکس تد ۶ سال از فعالیت دست کشید.

## IREA-membroj elektis novan komitaton

Individuaj membroj de IREA voĉdonis por elekti kvin komitatanojn por la periodo 2019–2021.

La voĉoj estis nombritaj en la 18an de majo. Plej multe da voĉoj rikoltis D-ro Keyhan Sayadpour, eksa prezidanto kaj nuntempa komitatano. Aliaj sukcesaj kandidatoj estis Surush Mohammadzadeh, Hamed Sufi, Ali Moradi, kaj Hamid Babadi Akasheh.

### اعضای انجمن اسپرانتوی ایران،

کمیته جدید خود را انتخاب کردند.

با اتمام دوره فعالیت سه ساله کمیته فعلی انجمن، انتخابات به منظور تعیین کمیته جدید در نیمه دوم اردیبهشت ماه برگزار گردید. طبق اساسنامه انجمن، به ازای هر پنج نفر اعضای انجمن، یک نفر عضو کمیته انتخاب می‌شود. حداکثر تعداد اعضای کمیته بیست نفر و حداقل آن ۵ نفر است. از آنجا که تعداد اعضای انجمن در زمان برگزاری انتخابات ۲۳ نفر بود، لذا کمیته پنج نفره‌ای از میان ۸ نفر کاندیدای عضویت توسط اعضای انجمن انتخاب گردید.

پنج نفر اعضای جدید کمیته انجمن به ترتیب تعداد آرای کسب نموده، افراد زیر هستند.

- ۱ - آقای کیهان صیادپور
- ۲ - آقای سروش محمدزاده
- ۳ - آقای حامد صوفی
- ۴ - آقای علی مرادی
- ۵ - آقای حمید بابادی عکاشه

در سال ۱۹۹۶ پس از پرخرج‌ترین و طولانی‌ترین تحقیقات کل تاریخ اف بی آی، او زندانی شد. او به گناه خود اعتراف کرد و به حبس ابد محکوم شد. امروزه ۷۶ سال دارد و در زندان ای دی اکس فلورانس در کلرادو، آمریکا زندانی است، و روزانه ۲۳ ساعت در سلول خود می‌ایستد.

کزینسکی - مشهور به یونابامبر -

نابغه‌ی ریاضی است که در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه هاروارد شد و اکنون به خاطر اتهام به بمب‌گذاری و قتل در حبس ابد به سر می‌برد.



عکس تئودور کزینسکی وقتی توسط اف بی آی دستگیر شد.



کزینسکی پس از محکومیت به زندان ابد.

مترجم: علی مرادی  
منبع:

<https://t.me/kontrauespero/274>



# DIVERSAĴOJ

## Soldato, La Plej Bona Edzo

Patro diras al sia edziniĝonta filino: “Edziniĝu al soldato. La soldato scias kuirigi, ordigas siajn liton kaj loĝejon, kaj obeas ĉiujn ordonojn sen protesto.”

## La telefonvoko

“Vi devus elhejmiĝi por preni iom da freŝa aero”, li memoras ke ŝi diradis al li, kaj li ĉiam ignoris la konsilon. Nun ĉiunokte li agas laŭ ŝia rekomendo. Post la vespermanĝo li eliras surstraten. Li paŝas iom lame ĝis la plej proksima telefonbudo, envenas ĝin kaj fermas la pordon. Laviroklavaslatelefonnumeron de sia hejmo dum li observas sian kadukan figuron reflektitan en la vitro de la budo, sur kiu glitas etaj gutoj de pluvo. Nervoza, li aŭskultas la unuan voksignalon, la duan, kaj je la kvina, kiel ĉiam, ekfunkcias la respondilo. Hodiaŭ ŝajnas ke ŝia voĉo dolĉas ankoraŭ pli ol hieraŭ.

*Manuel Nicolas Andreu  
Traduko de Liven Dek*

## Kaŭzo De Grizeco

Etulo: “Panjo, vi havas kelkajn grizajn harojn.” Patrino: “La gepatroj griziĝas, se la gefiloj ĝenas ilin.”

Etulo: “Nun mi bone komprenas, kial mia avino tute griziĝis.”

## Esperanto, Bona Medikamento

Sinjorino ĉe kuracisto.

Sinjorino: “Doktoro, mi ne povas dormi, ĉar mia edzo parolas tutan nokton en dormo.”

Kuracisto: “Vi do estas feliĉa, ĉar vi povas aŭdi la sekreton de via edzo.”

Sinjorino: “Sed mi ne komprenas, ĉar li parolas en Esperanto.” Kuracisto: “Do, lernu Esperanton. Esperanto estas bona medikamento por vi.”

# Unu Glaso Da Lakto



Malriĉa knabo vendadis brikabrakojn, de domo al alia domo en la kvartaloj de la urbeto, kaj tiel vivtenis. Li ankaŭ tiele kovris sian studkoston.

Iun tagon li forte sentis sin mizera kaj malsata. Li havis nur unu moneron en sia poŝo kaj pro la malsato, estis tre premata. Li decidis frapi la pordon de iu domo kaj peti iom da manĝaĵo. Sed, kiam bela fraŭlino malfermis la pordon, li hasteme anstataŭ manĝaĵo petis nur unu glason da akvo. La fraŭlino vidinte la knabeton sentis, ke li estas tre malsata. Do ŝi alportis al li grandan glason da lakto. La knabo prenis ĝin kaj eltrinkis la lakton. Poste li mallaŭte diris: Mi elkore dankas vin, kiom mi pagu? "Nenion. Nia patrino instruis nin neniam akcepti monon kontraŭ la helpo kaj la afableco", Ŝi respondis. Li redankis kaj adiaŭis ŝin.

La knabo, kies nomo estis Harvard Kelly, ne nur sentis sin pliforta korpe, sed ankaŭ lia kredo al Dio kaj ankaŭ bonvolemaj homoj pliiĝis. Ĝis antaŭ ĉi- okazaĵo li intencis forlasi sian studon.

\*\*\*

Kelkjaroj poste... juna virino forte malsaniĝis kaj lokaj kuracistoj konfuziĝis pri ŝia malsano. Finfine ili decidis transporti ŝin al la malsanulejo en pligranda urbo, en kiu oni alvokis specialistojn por esplori pri ŝia rara malsano.

Post transporto de la malsanulino al la

fama hospitalo, oni alvokis doktoron Harvard Kelly por konsulti pri ŝia stato. Kiam li ekaŭdis la nomon de ŝia devena urbo, liaj okuloj brilis kun forta lumo<sup>1</sup>. Li tuj rapide iris en ŝian ĉambron. D-ro Kelly rekonis ŝin. Li decideme revenis al konsult-ĉambro por fari sian plej bonon kaj savi ŝian vivon.

De post tiu tago li turnis sian specialan atenton al la kazo. Kaj fine post la longa penado li sukcesis.

Laŭ peto de d-ro Kelly oni montris al li kurac-kostojn por konfirmo. Li rigardis ĝin kaj sur la angulo de la fakturo skribis ion. La fakturon li metis en la koverton kaj sendis ĝin al la malsanulino.

La virino timis malfermi la koverton kaj rigardi la sumon. Ŝi certis ĝis la fino de la vivo restos ŝuldanta. Malferminte la koverton io kaptis ŝian atenton sur angulo de la fakturo. Kelkaj vortoj estis skribitaj sur la kalkulo kaj mallaŭte ŝi legis ilin: "La tuta kosto estas pagita kontraŭ unu glaso da lakto. Subskribo: D-ro Harvard Kelly." Ŝi ŝokiĝis, kaj memoris tagon, en kiu knabo frapis ŝian pordon, petante unu glason da akvo; kaj ŝi anstataŭ ĝi donis al li unu glason da lakto. Larmoj fluis sur ŝiaj vangoj. Ŝi nur povis diri: Dankon Dio... dankon Dio, ankoraŭ Via amo ekzistas en la koroj kaj manoj de la homoj... .

1. Stranga brilo plenigis liajn okulojn.





## *Pluvego,*

kion vi faris kun mia lando?!

Ni volis akvon por loĝado, ne por ruiniĝo, ĉu vi pripensas tion?!

Vi venis kaj detruis ĉion!

Vi venis kaj kudris la ĉielon al la tero, maljustulo!

Ĉu la timema kaj maltrankvila voĉo de tiu ĉi popolo, laca de l' doloro,

Ne tremigis vian korpon?

Ĉu vi ne aŭdis la suspiron de l' kor-rompitaj aleoj kaj stratoj de mia lando?

Ah! Se vi scius, ke kiom ni kalkulis sur via favoro kaj afableco,

Ke niaj digoj ne estas vastaj, ke niaj administrado ne funkcias kriza-kaze, ....

Ni nur post rompiĝ-alarma, kaj post detruigo, ekpostkuras la rimedon.

Ah se vi scius kiom tiu ĉi popolo estas sen-ŝirmeja kaj se vi pluvus iom pli juste ...

Iom milde pluvu!

Ĉi tie nenio estas en sia loko, ni aŭ droniĝas en inundo,

aŭ niaj lipoj fendiĝas de l' soifo...

Verkis: Narges Sarrafijan Tufan

Tradukis: Monire Fahmi

